

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال سوم، شماره ۱۰، پاییز ۱۳۹۸
صفحات: ۶۱-۱۹
تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۰۱؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۸/۰۸/۲۵

حضور آمریکا در افغانستان بعد از حوادث ۱۱ سپتامبر

دکتر علی دارابی* / داوود طارمی**

چکیده

فروپاشی شوروی در اوایل دهه ۱۹۹۰ فرصتی مغتنم برای آمریکا بود تا در یک جهان تک‌قطبی سیاست خارجی خود را به‌عنوان قدرتی هژمونیک اعمال نماید. ایالات متحده در جایگاه رهبری ناتو (سازمانی که بعد از فروپاشی شوروی دچار بحران هویت شده بود) نقش مؤثری در ابقاء آن به‌واسطه خلق تهدیدات نوین مانند: تروریسم و بنیادگرایی اسلامی، مقابله با دولت‌های مستقل و جنبش‌های آزادی‌بخش مخالف سیاست‌های توسعه‌طلبانه غرب، مقابله با تولید و استفاده از سلاح‌های کشتار جمعی، تضمین امنیت و ثبات در تولید-استخراج-انتقال انرژی (نفت و گاز) و... که تمامی این موارد به زعم غرب مصادیقی در منطقه خاورمیانه دارند. حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر را می‌توان سهمگین‌ترین بازتاب سیاست‌های متکبرانه و غیر انسانی ایالات متحده در خاورمیانه و در قبال مسلمانان دانست. دولت جرج بوش با این استدلال که مورد تهاجم عملیاتی تروریستی قرار گرفته، دفاع را حق خود دانست و با همکاری جامعه جهانی تحت عنوان مبارزه با تروریسم، توانست افغانستان را اشغال نماید. ایالات متحده تلاش کرد ۱۱ سپتامبر را ابزاری برای دستیابی به هدف کوتاه‌مدت مبارزه با تروریست و تسلط بر منطقه خاورمیانه و دستاویزی برای هدف طولانی‌مدت تثبیت هژمونی بر نظام جهانی قرار دهد، چون آمریکا پس از این حادثه جهان را به دو قطب دوست و دشمن تقسیم نمود تا سیاست‌های امپریالیستی خود را توجیه و عملی سازد.

کلید واژه‌ها

ایالات متحده آمریکا، افغانستان، حوادث ۱۱ سپتامبر.

* دانشیار علوم سیاسی دانشگاه صدا و سیما، تهران، ایران

** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول) davoodtaremi@yahoo.com

مقدمه

حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، تحول جدیدی را در سیاست خارجی ایالات متحده به همراه داشت. نومحافظه‌کاران به ویژه رئیس‌جمهور جرج بوش، این واقعه را جنگ و حمله مسلحانه به خاک آمریکا ارزیابی نموده و از حق دفاع مشروع برای مقابله با آن سخن گفتند. شبکه القاعده به‌عنوان گروه‌کی که سابقه حملات تروریستی علیه آمریکا را داشت از همان ابتدا به‌عنوان مضمون اصلی مورد توجه قرار گرفت. در نتیجه دولت بوش افغانستان را که پناهگاه این گروه بود با شعار مبارزه با تروریسم، به همراهی جامعه جهانی مورد حمله قرار داد و توانست آن را در مدت زمانی کوتاه اشغال نماید. به دنبال خودداری طالبان از تسلیم اسامه بن‌لادن، آمریکا فرمان حمله به افغانستان را در ۷ اکتبر ۲۰۰۱ با نام رسمی عملیات بلندمدت آزادی صادر نمود. تقریباً یک ماه بعد رژیم طالبان سقوط کرد و با برگزاری کنفرانس بن حامد کرسی در انتخابات ریاست جمهوری افغانستان به قدرت رسید.

ایالات متحده تلاش کرد حملات ۱۱ سپتامبر را ابزاری جهت دستیابی به اهدافش در سطح جهان تبدیل نماید. بدین ترتیب طی دکترینی جدید پس از این اتفاق، جهان را به دو قطب دوست و دشمن تقسیم نمود و در مسیر پایه‌گذاری و تثبیت هژمونی کشورش گام برداشت. اهدافی چون: مجاورت با آسیای مرکزی و قفقاز و نزدیک شدن به روسیه و چین دو رقیب قدرتمند و گسترش هرچه بیشتر ناتو به شرق، نزدیکی به خاورمیانه و خلیج فارس و اقیانوس هند و تنگه هرمز و تضمین امنیت منابع نفتی و استخراج و انتقال آنها به سوی کشورهای غربی، همسایگی افغانستان با ایران (موقعیت ممتاز ژئوپلیتیک و مرکز هارتلند انرژی ایران) و گروه‌های تحت حمایت ایران (مخالفین ایدئولوژیک سیاست‌های استکبار جهانی)، نزدیکی به دو قدرت اتمی پاکستان و هند، کمک به امنیت متحدین عرب منطقه و همچنین اسرائیل، از مهم‌ترین مواردی هستند که ایالات متحده را برآن داشت تا با حضور در خاورمیانه (افغانستان) علاوه بر مبارزه با تروریسم به‌عنوان هدفی کوتاه مدت، مقدمات گسترش یک‌جانبه حوزه‌های نفوذ عملیاتی و تحقق سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تثبیت هژمونی خود در سرتاسر جهان به‌عنوان هدفی بلند مدت فراهم سازد.

برای این‌که بهتر بتوانیم به درک اهمیت و دلایل حضور ایالات متحده در افغانستان نائل گردیم، در ابتدا لازم است مختصراً به مفاهیم و تعاریفی که از منطقه خاورمیانه صورت گرفته است توجه کنیم:

اهمیت منطقه خاورمیانه

خاورمیانه به دلیل اهمیت ژئوپولیتیک ویژه خود طی دوران گذشته همواره کانون توجه دول بیگانه و قدرت‌های استعماری بوده است. امروزه این منطقه به واسطه موقعیت استراتژیکی و ژئوپولیتیکی خود صحنه نفوذ و منازعات قدرت‌های بزرگ بین‌المللی بوده و میزان حضور در این منطقه یکی از عوامل مهم در تعیین میزان قدرت جهانی و موقعیت بین‌المللی قدرت‌های بزرگ در عرصه رقابت جهانی تلقی می‌گردد. وجود رودها، دریاها، دریاچه‌ها و تنگه‌های متعدد نشانه‌هایی از اهمیت استراتژیکی و ژئوپولیتیکی این منطقه است که در میان آنها بسفر، داردانل، کانال سوئز، تنگه هرمز و باب‌المندب هر یک جایگاه خاصی دارند. این تنگه‌ها بسان دروازه‌های طبیعی خاورمیانه و شمال آفریقا عمل می‌کنند (معین‌الدینی، ۱۳۸۳: ۱۳۸-۱۴۵).

در قرن ۱۹ هدف عمده کشورهای استعمارگر خصوصاً روس و انگلیس حفظ یا گسترش سلطه و رقابت در تحصیل امتیاز خاص در این خطه مواصلاتی بوده است. از لحاظ ژئوپولیتیکی این منطقه می‌تواند به خوبی موازنه قدرت را به نفع قدرت‌های بزرگ یا به ضرر آنها برهم زند. در سالهای پس از جنگ جهانی دوم نگاه دو ابرقدرت آمریکا و شوروی پس از تقسیم اروپا به خاورمیانه معطوف شد. آلفرد مکیندر^۱ برجسته‌ترین جغرافی‌دان سیاسی در اوایل قرن بیستم این مسأله را در نظریه معروف خود تحت عنوان هارتلند (قلب جهان) تشریح کرد. اساس دکترین مکیندر این بود که حوزه داخلی اوراسیا منطقه محوری سیاست جهان است... منطقه محوری توسط یک حاشیه هلالی شکل محاصره می‌شود که خاورمیانه در آن جای دارد. اگر کشوری که منطقه محور را در بر دارد بتواند بر سرزمین‌های حاشیه مسلط شود و به دریا راه یابد، آن‌گاه امپراتوری جهان در معرض دیدش خواهد بود (Held, 2006: 7).

^۱ - بر اساس تئوری هارتلند مکیندر، هر کس منابع انسانی و فیزیکی اوراسیا واقع بین آلمان و سیبری مرکزی را در اختیار داشته باشد می‌تواند جهان را کنترل کند. مکیندر قاره‌های اروپا، آسیا و آفریقا را به عنوان جزیره جهانی می‌شناخت. کلید جزیره جهانی، ناحیه محور یا هارتلند است. وی هارتلند را ناحیه وسیعی می‌دانست که از اقیانوس منجمد شمالی تا نزدیکی کناره‌های آبی این منطقه ادامه داشت. این ناحیه از غرب به رودخانه ولگا، از شرق به سیبری غربی، از شمال به اقیانوس منجمد شمالی و از جنوب به ارتفاعات هیمالیا، ارتفاعات ایران و ارتفاعات مغولستان محدود می‌شد.

در جریان جنگ جهانی دوم ان. جی اسپایکمن^۱ نظریه ریملند (سرزمین حاشیه) را مطرح و پیشنهاد کرد که امریکا سیاستی را در پیش گیرد که به افزایش نفوذ آن دولت در هلال حاشیه ای کمک کند.

اس. بی. کوهن نظریه کمربند شکننده خاورمیانه^۲ را مطرح نمود. در نظریه وی کمربند شکننده بدین صورت تعریف شده است: یک منطقه وسیع با موقعیت استراتژیکی و ... اشغال شده توسط دولت‌های در حاشیه کشمکش، که بین منافع متضاد قدرت‌های بزرگ گیر کرده است (درايسدل؛ بلیک، ۱۳۶۹: ۱۵-۲۰).

خاورمیانه دارای ویژگی‌های یگانه و شاخصی است که نظیر آن را در کمتر منطقه‌ای از جهان می‌توان یافت، در این منطقه شش نژاد گوناگون در کنار هم زندگی می‌کنند. این منطقه مهد ظهور سه دین متفاوت یعنی اسلام، مسیحیت و یهودیت است. فرهنگ موسوم در خاورمیانه اساساً بر اصول مذهب اسلام بنیان گذاشته شده است (جوادی، ۱۳۸۴: ۲۶). وجود زادگاه‌های مختلف از جمله تمدن اسلامی در خاورمیانه به مثابه تمدنی رقیب، به‌ویژه تمدن لیبرال مسیحی حاکم بر اروپا و امریکا به حساب می‌آید. بسیاری از پژوهشگران غربی از جمله هانتینگتن، آینده روابط این دو تمدن را آینده جهان تلقی می‌کنند.

وضعیت خاورمیانه در قرن ۲۱ از بعد ژئوپولتیک را می‌توان به تغییرپذیری معادلات و مناسبات یاد کرد. دلیل وقوع چنین تحولی به نوع نظام حاکم در سطح بین‌الملل و جایگاه آن بر می‌گردد. جایگاه ژئوپولتیک در نظام پدیدار شونده نوین به جهت تعادل استراتژیک است. بازشناخت ماهیت ژئوپولتیک خاورمیانه و بنیادهای گفتمانی آن از منظر آمریکا به‌عنوان هژمون فرمانطقه‌ای در آغاز هزاره جدید سبب خواهد شد تا ماهیت تهدیدات و فرصت‌های آتی برای بازیگران منطقه‌ای هم مشخص شود. به نظر مانوئل کاستلز در آغاز هزاره جدید خاورمیانه سهم بالایی از بحران‌های عمومی را به خود اختصاص خواهد داد. به عبارتی، وضعیت بحران نسبت به

^۱ اسپایکمن معتقد بود مطالعه موقعیت جغرافیایی یک کشور در جهان با سیاست خارجی آن کشور توافق اساسی دارد. ثوری وی بر ناحیه حاشیه‌ای (ریملند) اروپا، خاورمیانه، آفریقا، آسیای جنوبی و شرق دور به عنوان کلید امنیت ایالات متحده اشاره دارد. وی فرضیه خود را چنین عنوان کرد: «هر کس ناحیه حاشیه‌ای را کنترل کند حاکم اوراسیاست و چنین کسی سرنوشت دنیا را رقم خواهد زد». از دیدگاه وی سواحل ایران در خلیج فارس و تنگه هرمز در منطقه ریملند واقع شده است.

^۲ بر اساس نظریه کمربند شکننده، خاورمیانه میان دو قدرت بری (شوروی) و بحری (آمریکا) قرار دارد و زیر فشار این دو قدرت خرد می‌شود. در طرح کوهن مصر، سودان و بخشی از لیبی در خاورمیانه قرار می‌گیرند.

قرن ۲۰ شدیدتر خواهد بود. بنابراین جوهره متباین ژئوپولتیک خاورمیانه آنرا از سایر حوزه‌ها متمایز ساخته و آنرا به موقعیتی بی‌بدیل در گستره جهانی رهنمون ساخته است (باقری، ۱۳۸۴: ۱۰-۱۲). ژئوپولتیک برتر و قرار گرفتن در حدفاصل قدرت‌های بزرگ بین‌المللی، منشأ مواد خام ارزان قیمت برای اقتصاد دنیا و کانون انرژی جهان به خصوص نفت و گاز و بازار بزرگ مصرف تولیدات کشورهای صنعتی و توسعه یافته، این منطقه را به کانون توجه قدرت‌های بزرگ سیاسی - اقتصادی جهان تبدیل کرده است (بای، ۱۳۸۳: ۴۵۲).

منطقه‌ای با چنین اهمیت تاریخی، جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و مذهبی، بدون شک در عرصه جهانی مورد چالش و بستری برای سیاست‌های توسعه‌طلبانه قدرت‌های بزرگ قرار خواهد گرفت، که یکی از مهم‌ترین آنها ایالات متحده است.

اهداف آمریکا برای حضور در منطقه خاورمیانه (افغانستان)

غرب از چند قرن گذشته در نظام بین‌الملل هژمون بوده و در خاورمیانه به ایفای نقش برتر پرداخته. آمریکا بعد از ۱۹۷۰ (خروج بریتانیا)، ایفای نقش قدرت اصلی و برتر در منطقه را به عهده گرفته است.

۱- تأمین امنیت انرژی و انتقال آن: موقعیت راهبردی و وجود منابع غنی نفت و گاز، مهم‌ترین عامل اهمیت خاورمیانه برای کشورهای عضو ناتو محسوب می‌شود. بر اساس آخرین آمارهای ۲۰۱۱، خاورمیانه (عمدتاً کشورهای خلیج فارس) بیش از ۵۶/۶ درصد نفت جهان خود جای داده است (BP, Statistical Review of World Energy, 2010). کشورهای عضو ناتو هم از مهم‌ترین واردکنندگان انرژی جهان هستند. اگرچه آمریکا برای افزایش امنیت انرژی به منابع نفتی در خزر و خلیج گینه روی آورد، اما هیچ یک از مناطق یاد شده از نظر ذخایر با خاورمیانه قابل مقایسه نیست و توان آنها برای صادرات نفت محدود است. علاوه بر آن خلیج فارس، تنگه هرمز، دریای عمان، دریای عرب، دریای سرخ و کانال سوئز از مهم‌ترین آبراه‌های انتقال منابع نفتی است. محافظت از این آبراه‌ها از اولویت‌های واشنگتن است، به خصوص که نفتکش‌ها ممکن است مورد حمله تروریستی قرار بگیرند (Varwick & Bauer & Hanlet, 2008).

اگرچه قبل از شوک نفتی دهه ۱۹۷۰، تضمین دسترسی به نفت یک اصل در سیاست اعلامی آمریکا بود، ولی برای اولین بار در اواخر این دهه آمریکا از مداخله آشکار نظامی برای

جلوگیری از سلطه هر قدرت دیگر بر منابع انرژی منطقه خاورمیانه سخن به میان می‌آورد. براساس رهنامه کارتر در ژانویه ۱۹۸۰، هر تلاشی توسط هر قدرت خارجی برای تسلط بر منابع نفتی خلیج فارس، تهدید منافع حیاتی آمریکا است و این کشور از هر ابزار ممکن از جمله ابزار نظامی استفاده خواهد نمود (Keukeleire & Others, 2009: 62). امری که تاکید بر آن از موکدات رویکرد نوین امنیتی ناتو در سند لیسبون ۲۰۱۰ نیز بوده است، چرا که ناتو کمبود منابع انرژی را از تهدیدات امنیتی خود تلقی می‌نماید. استراتژی و سیاست‌های کلان آمریکا در راستای جلوگیری از تسلط رقبا (چین، روسیه، اروپا، ژاپن)، و دشمنان (ایران، جنبش‌های آزادی‌بخش، گروه‌های تروریستی) بر منابع نفتی منطقه، کنترل بهای نفت در بازار، تنوع بخشیدن به منابع عرضه نفت، و تقویت تولید و ذخیره نفت در داخل است. در نتیجه ما شاهد گسترش ناتو به خاورمیانه با محوریت آمریکا در راستای حفاظت از منابع انرژی و خطوط انتقال آن هستیم.

براساس گزارش گروه تحقیقات مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌الملل در واشنگتن، نیاز اعضای ناتو به منابع انرژی خاورمیانه به خصوص خلیج فارس، از ۵۰ به ۸۰٪ در سال ۲۰۳۵ خواهد رسید (varwick, 2008).

۲- کنترل تسلیحات کشتار جمعی: در حال حاضر در خاورمیانه فقط اسرائیل دارای تسلیحات هسته‌ای است. با این وجود کشورهای غربی مدعی هستند که جمهوری اسلامی ایران دارای انگیزه کافی و توانایی نسبی لازم برای ساخت تسلیحات غیرمتعارف است. به باور آنها در صورت موفقیت ایران، روند گسترش تسلیحات غیرمتعارف در منطقه سرعت خواهد گرفت، که این امر به هیچ عنوان در راستای منافع امنیتی غرب قرار ندارد. در واقع آنها علاقه‌ای ندارند کشورهای خارج از حوزه تمدنی‌شان به توانایی هسته‌ای دست یابند. ضمن این‌که سران آمریکا و اروپا بارها اعلان نموده‌اند که دسترسی کشورهای خاورمیانه به تسلیحات هسته‌ای، خطر حملات تروریستی با تسلیحات کشتار جمعی را به وجود خواهد آورد. به همین دلیل ناتو یکی از دلایل اهمیت و ورود به منطقه را مقابله با دولت‌هایی می‌دانند که به دنبال ساخت تسلیحات غیرمتعارف هستند (Orfy, 2011: 39-40).

^۱ - در صورتی که اسرائیل و پاکستان را جزو خاورمیانه بزرگ تعریف کنیم.

زمانی که جرج دبلیو بوش به قدرت رسید بر دو مساله تاکید کرد: مساله تروریسم و سلاح های کشنار جمعی. در دو سند استراتژیک امنیت ملی آمریکا (سپتامبر ۲۰۰۲)، و استراتژی ملی مبارزه با سلاح های کشتار جمعی (دسامبر ۲۰۰۲)، در زمینه مبارزه با سلاح های کشتار جمعی، بر سه اصل مهم تأکید شده است: ۱- تهدید سلاح های کشتار جمعی بزرگترین اولویت برای آمریکا و سایر کشورها است، ۲- تهدید امروز متفاوت و وسیع تر از زمان جنگ سرد است، ۳- دستیابی دولتهای سرکش به سلاح های کشتار جمعی و رعایت نکردن قوانین بین المللی. بعد از ۱۱ سپتامبر این اسناد مبنای مقابله با سلاح های کشتار جمعی قرار گرفت که به دکتترین بوش معروف شد (مطلبی و همکاران، ۱۳۹۶: ۶۳-۸۴).

۳- دولت های شکست خورده: در خاورمیانه اصولاً فرایند ملت سازی^۱ و دولت سازی^۲ کشورها به شکل کامل طی نشده است و بسیاری از آنها با مشکلات و بحران های گسترده ای چون: بحران هویت، مشروعیت و نفوذ مواجه هستند. در نتیجه این شرایط بسیاری از کشورهای خاورمیانه مشکلات گسترده ای دارند و در شرف تبدیل به کشورهای شکست خورده هستند. مثلاً^۳ در حال حاضر افغانستان، پاکستان، یمن، سوریه، و... به عنوان کشورهای شکست خورده یا در حال فروپاشی محسوب می شوند و در مورد سایر کشورها نیز کم و بیش این شرایط وجود دارد. لذا کشورهای غربی نگرانی های گسترده ای نسبت به پیامدهای وضعیت سیاسی و امنیتی بی ثبات کشورهای منطقه دارند و حضور ناتو را عاملی برای کنترل بیشتر روندهای سیاسی و نظامی منطقه ارزیابی می کنند.

غرب وضعیت کنونی منطقه (دولت های بی ثبات و فاقد مشروعیت) را عاملی برای تشدید مهاجرت، تروریسم و بنیادگرایی می دانند... به عنوان نمونه یکی از نگرانی های آمریکا در مورد پاکستان، فروپاشی این کشور و خطر افتادن تسلیحات هسته ای به دست نیروهای طالبان و القاعده و به کار بردن آن علیه کشورهای غربی و یا تأسیسات نفتی کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس است (ترابی، ۱۳۸۹: ۱۳-۱۴).

۴- مهار ایران (مولفه های ژئوپلیتیک، انرژی، ایدئولوژی، فناوری هسته ای): از دیدگاه اسپایکمن، سواحل ایران در خلیج فارس و تنگه هرمز در موقعیت ریملند واقع شده است. بر همین اساس در اوایل قرن ۲۰ ایران نقش حائل را بین روسیه و انگلستان بازی می کرد و از

^۱- Nation Building

^۲- State Building

مهم‌ترین کانون‌های رقابت جهانی به شمار می‌رفت. با الهام از اندیشه‌های اسپایکمن و مکیندر، سیاست تحدید و محصورسازی توسط جرج کنان ارائه شد و ایران یکی از حلقه‌های مهم سیاست سد نفوذ به حساب آمد (اطاعت، ۱۳۷۶: ۳۳).

ایران با موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیکی ویژه‌ای که برای منطقه آسیای مرکزی محصور در خشکی دارد یک کشور ترانزیتی مطلوب به حساب می‌آید. ایران از اعضای بنیان‌گذار سازمان کشورهای تولیدکننده نفت (اوپک) است و قطع صدور نفت این کشور در آستانه انقلاب اسلامی به واسطه اعتصابات کارکنان صنعت نفت موجب شد در سال ۱۹۷۹، به تنهایی قادر به پدید آوردن شوک نفتی دوم و افزایش ناگهانی قیمت نفت در جهان شد. اگرچه در سال‌های اخیر و به دنبال همراهی کشورهای عرب منطقه به ویژه عربستان سعودی و امارات متحده عربی با تحریم‌های نفتی آمریکا علیه جمهوری اسلامی (جبران کسری نفت به واسطه تولید مازاد)، سعی در خنثی‌سازی ظرفیت انرژی ایران نموده‌اند، اما این سیاست در بلندمدت کارایی خود را از دست خواهد داد.

سیاست‌های منطقه‌ای ایران همواره تحت تاثیر دو عنصر مهم واقعیت‌های جغرافیای سیاسی و ایدئولوژی بوده و این عناصر سیاست‌خارجی ایران را به مسیر عمل‌گرایانه و ایدئولوژیک هدایت نموده است. بر این اساس عوامل فرهنگی و اعتقادی مولفه‌های مهمی محسوب شده و توجه جنبش‌های آزادی‌بخش و نخبگان اسلامی به نقش اسلام در صحنه سیاسی باعث شده است که ژئوپلیتیک کشورهایی که از جمعیت با اکثریت مسلمان برخوردار بودند اهمیت دو چندان یابد. اندیشه‌ها و اقدامات مبارزاتی چون سیدجمال‌الدین اسدآبادی که دایره مبارزات خود با استعمار را تا مصر و شمال آفریقا گسترش داد و یا مبارزات گروه‌هایی چون فداییان اسلام که با گروه‌های سنی مذهبی نظیر اخوان المسلمین در ارتباط بودند، نشان دهنده پیوند میان مسلمانان ایرانی با مسلمانان در کشورهای دیگر منطقه می‌باشد.

ایران قبل از انقلاب اسلامی به همراه عربستان، به عنوان محور تعادل ژئوپلیتیک منطقه‌ای محسوب می‌شد. در آن زمان تلاش ایران برای تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای و هسته‌ای، تهدیدی را متوجه کشورهای عرب همسایه و غرب نمی‌کرد. با وقوع انقلاب زمینه‌های تعارض و اختلاف شکل گرفت. هدف اصلی ناتو از طرح موضوع هسته‌ای تنها امنیتی کردن موضوع برای بسترسازی اقدامات آینده است و تا تضاد گفتمانی میان دو طرف بهبود نیابد بعید است در پرونده هسته‌ای ایران پیشرفتی حاصل شود.

۵- **تمایل کشورهای عرب منطقه:** ایجاد ترس از قدرت منطقه‌ای جمهوری اسلامی توسط غربی‌ها، تضعیف موازنه قدرت به سود ایران، بی‌ثباتی در عراق، سوریه، یمن و تروریسم، به‌عنوان تهدیدات پیش‌روی کشورهای منطقه تلقی می‌شوند که به زعم آن‌ها با کمک و همکاری ناتو قابل کنترل می‌باشند.

دبیرکل وقت شورای همکاری خلیج فارس (عبدالرحمن العطیه)، در حاشیه برگزاری اجلاس مشترک ناتو- شورای همکاری خلیج فارس در دوحه قطر (۳۰ نوامبر ۲۰۰۵) گفت: برنامه هسته ای ایران تهدیدی علیه اعضای شورای همکاری و امنیت جهانی است و کشورهای منطقه را در جهت انسجام بیشتر و تحکیم موافقت‌های امنیتی با قدرت‌های غربی سوق خواهد داد و ناتو در این نگرانی‌ها شریک است. وی تا آنجا پیش رفت که از ناتو خواست برای مقابله با برنامه هسته‌ای ایران وارد عمل شود (سلطان‌زاده، ۱۳۸۶: ۲۴). واشنگتن با ایجاد ترس از تهران در میان دولت‌های عرب تلاش دارد تا ناتو را وارد منطقه نماید و قدرت منطقه‌ای ایران را مهار و محدود سازد. از نظر دولت‌های عرب خاورمیانه، ناتو نه تنها امکانات مناسبی برای مقابله با تهدیدات ایران فراهم خواهد کرد، بلکه آن‌ها را از انفعال خارج و موضع آن‌ها را نسبت به تهران تهاجمی‌تر خواهد ساخت.

۶- **عملیاتی ساختن طرح خاورمیانه بزرگ^۱ و تحقق اصلاحات در خاورمیانه:** ایالات متحده به‌عنوان یک هژمون جهانی خواهان گسترش نفوذ در مناطق سوق الجیشی و مهم جهان است تا از این طریق به منافع و اهداف بلندمدت خود دست یابد. آیزنهاور در دوره ریاست جمهوری خاورمیانه را مهم‌ترین منطقه استراتژیک جهان می‌خواند (راست‌بین، ۱۳۸۴: ۳۳). امروزه منابع عظیم انرژی، رشد بنیادگرایی اسلامی و قرابت جغرافیایی کشورهای اسلامی خاورمیانه با اسرائیل، سبب‌ساز تحولات ژرف و تأثیرگذاری در سیاست بین‌الملل گردیده است. لذا ایجاد تحولات عمیق تحت‌عنوان برنامه خاورمیانه بزرگ، راهی است که موجب اصلاحات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی عمیقی توسط ایالات متحده و غرب در این منطقه خواهد شد.

طرح خاورمیانه بزرگ در ابتدا با طرحی به نام پروژه خاورمیانه مطرح شد، سپس در دوره جرج بوش پدر و پس از فروپاشی شوروی تحت‌عنوان نظام جدید خاورمیانه ارائه گردید، در

^۱ - the Great Middle East Plan- ریشه این طرح، طرح شیمون پرز (رئیس‌جمهور سابق اسرائیل) بوده که به سال ۱۹۹۳ در کتاب خاورمیانه جدید مطرح می‌کند. این طرح مبتنی بر تغییر جغرافیای سیاسی و تجزیه کشورهای خاورمیانه به واحدهای کوچک‌تر است.

زمان ریاست جمهوری کلینتون با عنوان خاورمیانه دموکراتیک دوباره مطرح شد (افضلی، ۱۳۸۵: ۱۶۲). اگرچه طرح‌های فوق هیچ‌گاه مورد توجه جدی واقع نشد ولی به دنبال ورود جرج بوش دوم و وقوع حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، طرح‌های فوق به سیاست‌های رسمی دولت آمریکا در تعاملات منطقه‌ای مبدل گردید.

پس از حادثه ۱۱ سپتامبر که شعار مبارزه با تروریسم به صورت مفهومی غالب در سیاست خارجی و امنیت ملی آمریکا درآمد، سیاست پردازان ایالات متحده، علاوه بر توسل به نیروی نظامی در صدد مهندسی اجتماعی- سیاسی و اصلاح‌دینی- مذهبی جوامع خاورمیانه برآمدند. آنان ادعا می‌کنند که پس از این حوادث مشخص گردید که کشورهای ناموفق از نظر ساختار سیاسی می‌توانند باعث پیدایش سازمان‌های تروریستی گردند. از این رو خواستار تغییرات و اصلاحات در کشورهای عربی و جهان سوم گردیدند (گوهری‌مقدم، ۱۳۸۶: ۱۵۹).

جزئیات طرح خاورمیانه بزرگ در نوامبر ۲۰۰۳ رسماً از سوی دولت بوش اعلام گردید. به دنبال مخالفت شدید کشورهای منطقه و بسیاری از صاحب‌نظران مسائل سیاسی- منطقه‌ای و عدم استقبال کشورهای اروپایی، این طرح تعدیل گردید و در ژوئن ۲۰۰۴ با نام جدید خاورمیانه گسترده در نشست گروه ۸ به تصویب رسید. طرح مزبور شامل دوبرخ است: بخش اول، به مبحث ضرورت استقرار دموکراسی در خاورمیانه اختصاص دارد. بخش دوم، برنامه انجام اصلاحات اقتصادی در منطقه خاورمیانه بزرگ است. در طرح خاورمیانه گسترده انجام اصلاحات اقتصادی را برجسته‌تر نموده و در آن به اختصار به ضرورت ادامه تلاش‌ها برای حل مسئله فلسطین و اسرائیل اشاره می‌نماید.

طرح خاورمیانه بزرگ از یک سو با مخالفت شدید کشورهای عربی و از طرف دیگر با سوءظن و تردید اتحادیه اروپا مواجه گردید. کشورهای عربی آنرا دخالت در امور داخلی کشورشان انگاشتند و به برخی از میانی طرح، نظیر تحمیلی، یک‌سویه بودن، عدم مشورت با کشورهای هدف، نادیده گرفتن نقش آمریکا و اروپا در ایجاد مشکلات و عقب‌ماندگی منطقه، عدم توجه به ویژگی‌های تاریخی، دینی، فرهنگی و اجتماعی این کشورها و... شدیداً اعتراض نمودند. از نگاه پوشش جغرافیایی، این طرح با تغییر در وضعیت ژئوپلیتیک خاورمیانه و با گسترده نمودن دامنه خاورمیانه به کشورهای شمال آفریقا و آسیای مرکزی، افزون بر ۲۲ کشور اتحادیه عرب، ترکیه، اسرائیل، پاکستان، افغانستان را نیز شامل می‌شود (تمنا، ۱۳۸۵: ۴۳).

آمریکا معتقد است که کشورهای خاورمیانه در مرکز بی‌ثباتی و ناپایداری استراتژیک قرار دارند و همین کشورها هستند که مولد تروریسم، بنیادگرایی اسلامی و چالشگر اصلی هژمونی آمریکا به شمار می‌روند. از آنجایی که گروهک‌های اسلامی در نتیجه نبود دموکراسی در این کشورها به اهداف خود دست نمی‌یابند، تقصیر را متوجه ایالات متحده و در راستای رسیدن به اهداف خود منافع ملی آمریکا را تهدید می‌نمایند. افغانستان نیز از جمله کشورهای مدنظر در طرح خاورمیانه بزرگ بعد از ۱۱ سپتامبر در محور سیاست خارجی آمریکا قرار گرفت. آمریکا در صدد است با اجرایی ساختن این اقدامات ریشه‌های تروریسم را در افغانستان بخشکاند و با الگوبرداری از این کشور برای دیگر کشورهای اسلامی آنها را تشویق به اجرایی ساختن مواد این طرح سازد.

طرح خاورمیانه بزرگ بیانگر این نکته مهم می‌باشد که ایالات متحده در راستای تقویت هژمونی خود در سطح منطقه و جهان در صدد کنترل رقبا و دشمنان خود است. این طرح در چارچوب ضرورت‌های ناشی از اراده آمریکا برای دستیابی به جایگاه یک قدرت هژمون طراحی شده است. در نتیجه آمریکا علی‌رغم تسلط بیشتر بر منابع انرژی خاورمیانه، خود را از اسلام سیاسی که می‌تواند هژمونی‌گری این کشور را به چالش بکشد در فرایندی تحت‌عنوان مبارزه با تروریسم، به رویارویی با این تفکر می‌پردازد.

آمریکا در قالب طرح خاورمیانه بزرگ، سه اولویت دارد: گسترش دموکراسی و حکومت خوب، ساخت جامعه فرهیخته و توسعه فرصت‌های اقتصادی (Al-Hayat, 2004). آمریکا در پی آن است تا فضای سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خاورمیانه را متناسب با ضروریات امنیتی خود تغییر دهد. ناتو در این زمینه می‌تواند کاملاً مؤثر باشد، زیرا که همکاری و احیانا عضویت کشورهای خاورمیانه در ناتو نیازمند انجام اصلاحاتی است که با اصلاحات مورد نظر واشنگتن در قالب طرح خاورمیانه بزرگ هماهنگ است.

یکی از مزیت‌های بهره‌گیری از ناتو در زمینه پیشبرد اصلاحات در منطقه، جلوگیری از تخریب بیشتر چهره آمریکا است. بسیاری از ملت‌های مسلمان و حتی دولت‌های منطقه با الگوهای تحمیلی واشنگتن در قالب طرح خاورمیانه بزرگ موافق نیستند و خواهان درون‌زا شدن روند تغییرات هستند... واشنگتن می‌تواند در چارچوب ناتو اهداف مورد نظر خود را در ایجاد تغییرات بنیادی بدون هزینه بیشتر به پیش ببرد و از حیثیت و جایگاه بین‌المللی خود نزد دوستان عرب و ملت‌های منطقه و حتی جهان دفاع کند (شجاع، ۱۳۸۸: ۲۰۳).

۷- **مقابله با بحران‌های امنیتی بین‌دولتی:** توسعه و گسترش چنین چالش‌هایی همان‌طور که در طی جنگ عراق علیه ایران رخ داد به امنیت منابع نفتی و خطوط انتقال آن آسیب می‌رساند. بسترهای مختلفی از نزاع و بی‌ثباتی در منطقه وجود دارد: اختلافات ارضی و مرزی، تفاوت‌های ایدئولوژیک و نظام‌های ارزشی و خریدهای تسلیحاتی گزاف، خاورمیانه را به یک انبار باروت و یکی از مهم‌ترین کانون‌های نزاع در نظام بین‌الملل کنونی بدل ساخته است. ورود ناتو در خاورمیانه به کشورهای این منطقه کمک می‌کند تا نخست اختلافات خود را در چارچوب آن حل و فصل کنند و سپس با تهدیدات دیگر مقابله نمایند. ناتو به واشنگتن کمک خواهد کرد تا ضریب امنیتی کشورهای دوست را افزایش و بی‌ثباتی و ناامنی را کاهش دهد.

۸- **مهار و مقابله با مخالفان دولتی و غیردولتی:** از این نظر ایران و متحدان منطقه‌ای آن و سازمان‌های تروریستی مدنظر هستند. با اشغال افغانستان و کنار زدن طالبان از قدرت (۲۰۰۱) و اشغال عراق و سرنگونی صدام (۲۰۰۳) به دست آمریکا، ج.ا. ایران از دو دشمن استراتژیک و ایدئولوژیک خود خلاص شد. به علاوه پیروزی دوستان، متحدان و گروه‌های همفکر در انتخابات دموکراتیک در بحرین، عراق و فلسطین و پیروزی سوریه بر تروریست‌های تکفیری و مبارزه جنبش حوثی‌های یمن علیه تجاوز ائتلاف عربی، تهران جایگاه منطقه‌ای خود را ارتقا داد. ناتوانی اسرائیل در کنار زدن حزب الله در جنگ ۳۳ روزه ۲۰۰۶ و حماس در جنگ ۲۲ روزه ۲۰۰۸، به نوعی تثبیت قدرت و موقعیت منطقه‌ای ایران بوده است. این برای آمریکا خوشایند نخواهد بود، زیرا ایران بیش از هر کشور دیگری در نظام بین‌الملل غرب را به چالش می‌کشد و خواهان تغییر در کیفیت توزیع قدرت و حتی ارزش‌های حاکم بر نظام بین‌الملل است.

خاورمیانه به‌عنوان بستر تروریسم اسلامی مورد توجه واشنگتن است. در سال ۱۹۹۷ پنتاگون نبرد نامتقارن تروریستی را مفهوم‌سازی کرد و تروریسم را به‌عنوان گونه‌ی نبرد نامتقارن و مهم‌ترین چالش امنیتی پیش‌روی خود معرفی نموده است (Polentz, 2005).

۹- **تأمین امنیت اسرائیل و مقابله با چالش‌هایی که بقاء و موجودیت آن را تهدید می‌کند:** برخی اعضای ناتو به ویژه آمریکا از زاویه تحسین‌گرایانه‌ای به اسرائیل می‌نگرند. این نگاه از عوامل ذیل نشأت می‌پذیرد: ۱- اسرائیل سنت دموکراسی، لائیسزم و سکولاریسم به شیوه غرب را به نحو مطلوب در کشورش اجرا می‌کند، ۲- اسرائیل با کمک غرب رشد اقتصادی

داشته و به تبعیت از غرب از اقتصاد بازار آزاد حمایت می‌کند، ۳- اسرائیل با جدیت با دشمنان مصالحه‌ناپذیر خود و آمریکا مقابله می‌کند (Brenner, 1998: 88-89).

اسرائیل به آمریکا به‌عنوان ابزاری که می‌تواند موقعیت امنیتی آن را ارتقا دهد می‌نگرد. ناتو در دسامبر ۱۹۹۴ برای توسعه همکاری و روابط با اسرائیل و رفع سوء تفاهات، گروه گفت‌وگوی مدیترانه را تأسیس کرد. و اسرائیل در سال ۱۹۹۵ به عضویت آن درآمد و در رزمایش‌های مشترک نظامی و دریایی ناتو در منطقه شرکت می‌کند.

اسرائیل به عضویت نمایندگان مجالس کشورهای عضو ناتو درآمد، و در ۲۴ فوریه ۲۰۰۵، شیفر (دبیرکل سابق ناتو) به تل‌آویو سفر نمود و به همکاری ناتو با اسرائیل رسمیت بخشید و حدود یک ماه بعد... اولین رزمایش نظامی مشترک در دریای سرخ برگزار شد و بعد از آن شش فروند ناو ناتو در بندر الیات لنگر انداختند (بیگدلو؛ طالعی حور، زمستان ۱۳۹۲: ۱۱۵). با این وجود که عضویت اسرائیل در ناتو باعث محدودیت آزادی عمل این رژیم و کاهش سطح حمایت آمریکا از آن خواهد شد ولی در عین حال باعث دسترسی اسرائیل به بازار صنایع نظامی ناتو و همکاری‌های اطلاعاتی-امنیتی با آن می‌گردد.

۱۰- نفوذ و کنترل هرچه بیشتر آسیای مرکزی و قفقاز: با فروپاشی شوروی منطقه آسیای مرکزی، خزر و قفقاز برجستگی ویژه‌ای در نقشه جغرافیایی جهان یافت. دو منطقه آسیای مرکزی و قفقاز بعد از فروپاشی شوروی از ۸ جمهوری مستقل ایجاد شده‌اند که کشورهای قزاقستان، ازبکستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان در آسیای مرکزی و سه کشور آذربایجان، ارمنستان و گرجستان در قفقاز قرار دارند. با اهمیت یافتن وجود منابع و ذخایر عظیم نفت و گاز، این مناطق به‌شدت مورد علاقه قدرت‌های بزرگ قرار گرفت و براساس تحلیل ژئوپلیتیک جایگاه ویژه‌ای در بازی‌های بین‌المللی یافته است.

برژینسکی تأکید می‌کند هر کشور که بتواند بر آسیای مرکزی و قفقاز تسلط پیدا کند، توانایی مورد تهدید قرار دادن موقعیت آمریکا در خلیج فارس را خواهد داشت. وی روسیه و چین دو کشور قدرتمند و دارای مرز مشترک با کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را به‌عنوان کشورهای شناسایی می‌کند که احتمال دارد منافع آمریکا را در این منطقه به خطر اندازند (واعظی، ۱۳۸۷: ۵۵-۵۸).

مقامات آمریکایی معتقدند که اگرچه با فروپاشی شوروی خطر کمونیسم از بین رفته است اما نباید از یاد برد که روسیه بزرگترین کشور جهان همچنان بر قلب زمین مستقر است. چین

دیگر رقیب ایالات متحده که به شدت در حال توسعه اقتصادی است در این منطقه قرار دارد. مهم‌ترین هدف آمریکا در این منطقه حضور و نفوذ سیاسی، اقتصادی و امنیتی درازمدت و مقابله با نیروهایی می‌باشد که در تعارض با منافع و هژمونی آمریکا قرار دارند. حمله آمریکا به افغانستان، شعار مبارزه با تروریسم و شرایط به‌وجود آمده در منطقه باعث شد که آمریکا از این فرصت حداکثر بهره را ببرد، زیرا حضور نظامی خود را در این منطقه عینیت داده و با معامله و همکاری در زمینه مسائل امنیتی با کشورهای منطقه برای دستیابی به اهداف هژمونی‌گرانه اقدامات زیربنایی متعددی را انجام داده است. بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر آمریکا از شرایط ژئوپلیتیک منطقه آسیای مرکزی بهره برد. دونالد رامسفلد وزیر دفاع آمریکا در فاصله‌ای کمتر از یک ماه از حادثه مذکور توانست طی قراردادی با ازبکستان از پایگاه‌های نظامی این کشور جهت تسلط بیشتر بر افغانستان استفاده نماید (کرونین، ۱۳۸۴: ۴۲۲). آمریکا از این فرصت برای جلوگیری از ایجاد هر نوع اتحاد منطقه‌ای روسیه با کشورهای منطقه استفاده نموده است و سبب شد که روسیه در مرزهای جنوبی خود بیش از هر وقت دیگر احساس عدم امنیت و تهدید کند، چراکه آمریکا با حضور در این منطقه مرزهای ژئوپلیتیکی خود را با مرزهای جغرافیایی روسیه مطابقت داده است. آمریکا همچنین از پیشروی چین به سمت غرب و آسیای مرکزی ممانعت به‌عمل می‌آورد. زیرا ایالات متحده با حضور در این منطقه درصدد است ضمن جلوگیری از رشد عظیم اقتصادی چین، از مشکلات احتمالی این کشور برای هژمونی خود بکاهد. نگاه چین به مناطق یادشده، علاوه بر منبعی جدید برای تأمین مصرف انرژی رو به افزایش خود و بازار مصرف تولیداتش، نگاهی استراتژیک می‌باشد. چین این منطقه را به‌عنوان عقبه استراتژیک خود می‌پندارد. حضور آمریکا در آسیای مرکزی و قفقاز و افغانستان می‌تواند برای چین مشکل‌ساز باشد، زیرا افغانستان یکی از حساس‌ترین دروازه‌های ورود به آسیای پذیرترین منطقه چین را در اختیار دارد. بدین ترتیب مجاورت افغانستان با آسیای مرکزی و قفقاز، این امکان را برای ایالات متحده فراهم ساخت تا با حضور فعال‌تر، نفوذ سنتی رقبایش (روسیه، چین، ایران) را، با شعار مبارزه با تروریسم و گسترش دموکراسی، در تگنای بیشتر قرار دهد و از این ویژگی افغانستان در جهت تداوم و تثبیت هژمونی خود بر رقبایش بهره برداری نماید.

ایالات متحده همچنین با حضورش در آسیای مرکزی و قفقاز به ایران هم توجه دارد. کشوری که علاوه بر اشتراکات متعدد تاریخی، فرهنگی، زبانی و مذهبی از جایگاهی استراتژیک در

آسیای مرکزی و قفقاز برخوردار است. ایران بهترین و کوتاه‌ترین مسیر برای انتقال منابع انرژی این منطقه به بازارهای جهانی است. آمریکا همواره درصدد محروم کردن ایران از مزایای دسترسی به بازار انرژی منطقه بوده تا از جایگاه استراتژیک و ژئوپلیتیک این کشور بکاهد. می‌توان حضور جدی ایالات متحده در خاورمیانه را بعد از حوادث مشکوک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ دانست که ترکش‌های آن ابتدا به افغانستان اصابت کرد. غرب با عنوان دفاع مشروع بر اساس بند ۵ پیمان ناتو و جنگ علیه تروریست (شبکه القاعده، تحت زعامت اسامه بن لادن)، این کشور مسلمان را آماج حملات وحشیانه خود قرار داد. در ادامه مبحث این مساله مورد کنکاش قرار خواهد گرفت:

۱۱ سپتامبر و تغییر سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا

افغانستان به‌عنوان قلب آسیا زمینه تحکیم نفوذ آمریکا در مرکز استراتژیک (نقطه تلاقی منابع استراتژیک روسیه، چین و ایران به‌عنوان کشورهای که هژمونی آمریکا را به چالش کشیده‌اند) را فراهم خواهد کرد. کنترل تحرکات سیاسی کشورهای منطقه که برخی از آنها هسته‌ای‌اند و در عین حال به دلیل پتانسیل‌هایی که این منطقه برای پناه دادن و رشد گروه‌های تروریستی دارد و مساعد بودن این کشور برای کشت و قاچاق مواد مخدر و نیز وجود ذخایر عظیم انرژی نفت و گاز و آب (آسیای میانه، خزر و خلیج فارس)، فرصت راهبردی مساعدی برای بهره‌برداری عظیم از پروژه‌های نظامی (گسترش تسلیحات)، سیاسی (طرح خاورمیانه بزرگ و تثبیت تفوق و هژمونی آمریکا)، اقتصادی (کنترل و بهره‌گیری از منابع عظیم انرژی منطقه)، جهت تدوین‌کنندگان استراتژی نوین امنیت ملی ایالات متحده برای قرن ۲۱ خواهد بود.

حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر به برج‌های دوقلوی مرکز تجارت جهانی و ساختمان پنتاگون در نیویورک و واشنگتن، نمادی از حمله به دو سنبل جهان غرب (سرمایه‌داری و نظامی‌گری) محسوب می‌شود. این حادثه نقطه عطفی است که جهان قبل از خود را از دنیای بعد از خود متمایز می‌کند. در حقیقت این واقعه تاریخی زمینه پویایی مجدد سیاست خارجی قدرت محور ایالات متحده را فراهم نمود (تمنا، ۱۳۸۷: ۳۰). چنین رخدادی... در نهایت در چارچوب استراتژی مداخله‌گرایی گسترش‌یابنده و در قالب یک‌جانبه‌گرایی عمل‌گرایانه و چندجانبه‌گرایی نمادین ایالات متحده ظاهر گردید (ستاری، ۱۳۸۱: ۱۵). به دنبال حادثه ۱۱ سپتامبر و در پی عدم توجه طالبان به اولتیماتوم ایالات متحده در خصوص تحویل سران القاعده به این کشور،

نیروهای نظامی آمریکا به همراه نیروهای نظامی ۱۱ کشور دیگر (عمدتاً عضو ناتو) با استناد به قطعنامه‌های ۱۳۷۳ و ۱۳۶۸ مبارزه با تروریسم شورای امنیت سازمان ملل، تهاجم گسترده‌ای را به افغانستان آغاز نمودند که نتیجه‌اش سقوط حکومت طالبان در کابل بود.

به چند دلیل ایالات متحده شبکه القاعده و طالبان را به‌عنوان هدف اول نظامی خود انتخاب کرد: ۱- سابقه فعالیت‌های تروریستی این گروه علیه آمریکا، ۲- ضعیف و قابل شکست بودن حامیان آن، ۳- گسترش بین‌المللی فعالیت‌های این گروه، ۴- شناختی که آمریکا از این گروه‌ها داشت: چون خود آنان را علیه شوروی در دوره جنگ سرد ایجاد کرده بود (گوهری مقدم، ۱۳۸۶: ۱۸۴-۱۸۶). لذا می‌توان گفت مهم‌ترین اهداف آمریکا در تغییر استراتژی در افغانستان عبارتند از: جدا کردن طالبان از القاعده، شریک‌سازی طالبان در قدرت، توجه احتمالی به بازسازی افغانستان، زمینه‌سازی برای دستیابی به پایگاه‌های نظامی دائمی برای ارتش آمریکا و ناتو (رحمانی، ۱۳۸۳: ۱۵).

گروه‌های شورشی در افغانستان از قبایل و دسته‌جات متعدد تشکیل شده‌اند که شامل: طالبان (عمدتاً پشتون‌ها)، القاعده، حزب اسلامی گلبدین، حزب اسلامی خالص، شبکه حقانی، شریعت محمدی، لشکر اسلام، لشکر طیبیه و جنبش اسلامی افغانستان هستند. از زمان حادثه ۱۱ سپتامبر بنا شد که جهان وارد جبهه جنگ علیه تروریسم شود و جرج دبلیو بوش رییس جمهور وقت (۲۰۰۰-۲۰۰۸)، برنامه‌های امنیتی جهت پیشگیری از هرگونه حمله احتمالی دیگر را پایه‌ریزی و حملات به افغانستان جهت ساقط کردن حکومت طالبان (اسامه بن لادن را پناه داده بود) را آغاز نمود. آنچه ۱۱ سپتامبر را به نقطه عطفی در تاریخ عملیات‌های ایالات متحده و ناتو پس از فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد تبدیل نمود، تبدیل موضوعات مبارزه با تروریسم و اشاعه تسلیحات کشتار جمعی به‌عنوان دو پارادایم اساسی در تعریف مشروعیت بخشی به ماموریت‌های جدید است که در واقع مفهوم اقدام در خارج از قلمرو در هر نقطه از جهان را توجیه می‌کند.

پس از سقوط طالبان در سال ۲۰۰۱، اجلاس بن که با حضور نیروهای سیاسی و نظامی مخالف طالبان جهت تعیین تکلیف دولت جانشین تشکیل یافته بود، روندی ۳ مرحله‌ای را برای استقرار دولت جدید افغانستان پیش‌بینی نمود. این روند از یک ساختار موقت شش ماهه با عنوان اداره موقت افغانستان آغاز می‌شد و پس از گذار از مرحله دولت انتقالی به مرحله نهایی که در آن ساختارهای نوین دولتی براساس قانون اساسی جدید افغانستان تشکیل می‌شد ختم

می‌گردید (بزرگمهری، ۱۳۸۹: ۲۹-۵۴). موافقنامه بن دارای دو ضمیمه بود که یکی به موضوع تأمین امنیت افغانستان در دوران موقت و انتقالی و دیگری به نقش سازمان ملل در دوره موقت اختصاص داشت. بر اساس ضمیمه اول: تا زمان تشکیل نیروهای نظامی و امنیتی افغانستان، نیروهایی از طرف سازمان ملل مسؤولیت حفظ امنیت دولت موقت و انتقالی را بر عهده گیرد. نیرویی که بدین شکل تشکیل شد عنوان نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت افغانستان (آیساف) را به خود گرفت (همان: ۳۱). ناتو در اوت ۲۰۰۳ فرماندهی نیروهای آیساف را بر عهده گرفت.

۱۱ سپتامبر بیشترین مطلوبیت راهبردی را برای اهداف آمریکا فراهم آورد و باعث شد تا سیاست‌های خارجی دولت مبتنی بر جهانی که به ناگهان خطرناک‌تر شده بتواند حمایت‌های داخلی را برای حمله به افغانستان جلب کند (متقی؛ بقایی؛ رحیمی، ۱۳۸۱: ۲۲). دکترین بوش که به خوبی می‌تواند بیانگر استراتژی کلان ایالات متحده در دوره بعد از حملات ۱۱ سپتامبر در آغاز قرن ۲۱ باشد، در راستای مقابله با تهدید تروریسم و اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی، حاوی سه مفهوم عمده است: ۱- اقدام پیش‌دستانه: که در مورد افغانستان و عراق در دستور کار قرار گرفت و مطابق با آن آمریکا خود را محق می‌داند که در موضوعات و مناطقی در نظام بین‌الملل که احساس شود در آینده‌ای نزدیک منافع حیاتی این کشور را تهدید خواهد کرد، پیش از بروز اقدام به مداخله نظامی کند، ۲- اقدام یک‌جانبه: که به‌طور مشخص برای عراق تجربه شد و سیاستی مغایر با رویکرد خود محدود‌کنندگی آمریکا در پس از جنگ سرد به حساب می‌آید. این مفهوم بیانگر عدم التزام واشنگتن به تصمیم‌های بین‌المللی در مواردی است که منافع حیاتی خود را در خطر ببیند، ۳- دموکراسی‌سازی: به‌عنوان هدف نهایی و غایی حضور آمریکا در منطقه که بیشتر راهکاری بلندمدت محسوب می‌شود، با تحول در محیط سیاسی و فرهنگی منطقه، تهدیداتی همچون تروریسم را کاهش می‌دهد (Kurt, 2005: 635-636).

در ۲۷ مارس ۲۰۰۹ باراک اوباما رئیس‌جمهور آمریکا سیاست جدیدی را تحت عنوان افغانستان و پاکستان (آف-پاک) مطرح کرد که نقشه راه دولت او در برخورد با مسأله افغانستان قلمداد می‌شود. آنچه باعث شد اتخاذ یک سیاست جدید تحت عنوان آف - پاک در دستور کار آمریکا قرار گیرد، این بود که به رغم گذشت هفت سال از حضور آمریکا و ناتو در افغانستان موفقیت چندانی در استقرار صلح و ثبات در این کشور حاصل نشده بود و برعکس طالبان روز به روز قدرتمندتر و توانایی آنها در بی‌ثبات ساختن افغانستان بیشتر شده بود (شفیعی، ۱۳۸۹: ۱۴۰).

همان گونه که مطرح شد حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر بهترین بهانه و دستاویز جهت حضور نظامی ناتو به رهبری ایالات متحده در افغانستان بود که در ادامه با مروری مختصر بر ورود ناتو به افغانستان، جایگاه تاریخی-سیاسی و عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر امنیت افغانستان، اهداف و چالش های این حضور مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

حضور پیمان آتلانتیک شمالی در افغانستان

بعد از سرنگونی حکومت طالبان رهبران افغان در ۵ دسامبر ۲۰۰۱، در کنفرانس بن گردهم آمدند تا روند بازسازی افغانستان را پی ریزی نمایند. براساس موافقتنامه بن: حکومتی انتقالی در افغانستان تشکیل شد تا اوضاع این کشور را مدیریت کرده و امنیت را برقرار نماید. در ضمیمه شماره یک موافقت نامه بن از شورای امنیت سازمان ملل تقاضا شده بود که تا تشکیل و آغاز به کار ارتش ملی افغانستان که قادر باشد کنترل امنیت این کشور را بر عهده بگیرد، شورا نیروهایی را جهت تامین امنیت کابل و نواحی اطراف آن به افغانستان اعزام کند تا دولت انتقالی قادر باشد به وظایف خود عمل نماید (United Nations Security Council Doc, 1154.2001). در ۲۰ دسامبر ۲۰۰۱، شورای امنیت با صدور قطعنامه ۱۳۸۶، اعزام نیروهای چند ملیتی به کابل و نواحی اطراف آن را اعلام نمود.

در اولین مرحله آیساف تحت فرماندهی انگلیس (براساس قطعنامه ۱۳۸۶) و با کمک ۱۸ کشور دیگر شکل گرفت. پس از آن در ۲۰ ژوئن ۲۰۰۲، طبق قطعنامه ۱۴۱۳ شورای امنیت فرماندهی آیساف به ترکیه و سپس در فوریه ۲۰۰۳ طبق قطعنامه ۱۴۴۴، هدایت آن به صورت مشترک به آلمان و هلند سپرده شد. این دو کشور که از اعضای ناتو می باشند از این سازمان درخواست کردند تا در انجام وظایف خود به منظور هدایت نیروهای بین المللی در افغانستان آنها را یاری نماید. در نتیجه در ۱۶ آوریل ۲۰۰۳، شورای آتلانتیک شمالی طرح حمایت ناتو از نیروهای حافظ صلح بین المللی در افغانستان را تصویب کرد تا در کمتر از ۳ ماه اولین یگان های نظامی ناتو وارد کابل شوند. بدین ترتیب در ۱۱ اگوست ۲۰۰۳، ناتو رسماً هدایت نیروهای آیساف را بر عهده گرفت تا دامنه عملکرد پیمان آتلانتیک شمالی را به ورای مرزهای خود گسترش دهد (بزرگمهری، ۱۳۸۹: ۳۴).

مأموریت نیروهای ناتو - آیساف در افغانستان تا اکتبر ۲۰۰۳ تنها به کابل و نواحی اطراف آن محدود می شد، اما پس از مذاکرات انجام شده بین حامد کرزای (رئیس جمهور وقت

افغانستان) و لرد رابرسون (دبیرکل سابق ناتو) و طبق قطعنامه ۱۵۱۰ شورای امنیت، دامنه فعالیت آیساف به فراتر از کابل رفت تا تمام افغانستان را در برگیرد. بدین ترتیب مأموریت نیروهای ناتو در قالب نیروهای بین‌المللی آیساف به تمام سرزمین افغانستان گسترش یافت تا منطقه‌ای در حدود ۶۵۰۰۰ کیلومتر مربع را در بر بگیرد (همان). با حضور در افغانستان ناتو برای اولین بار از زمان تشکیل، رسماً در مأموریتی عملیاتی در خارج از قاره اروپا و قلمروی ناتو شرکت کرد (قائدی، ۱۳۸۲: ۳۷). شورای امنیت در قطعنامه ۱۸۸۳ در ۲۳ سپتامبر ۲۰۰۸، مجدداً هدایت آیساف را توسط ناتو تصویب کرد و از ناتو خواست تا اقدامات لازم را برای تامین امنیت، حاکمیت قانون و نظم، ارتقاء حکومت‌گردانی خوب و توسعه، اصلاح نظام دادگستری، آموزش قوای پلیس و ارتش ملی، کمک به مقامات محلی برای مقابله با مواد مخدر را به عمل آورد. ورود ناتو به افغانستان اگرچه به آرامی و با استقبال نسبی همراه بود اما تداوم حضور آن با چالش‌های متعددی مواجه شده است. از منظر آمریکایی‌ها (گزارش تحقیقاتی کنگره آمریکا)، حضور ناتو در افغانستان عملاً آزمونی برای این سازمان است تا توانایی‌های خود را در منطقه‌ای خارج از اروپا به محک زده و نقاط ضعف و قوت خود را ارزیابی نماید (Morelli, 2009: 1).

هدایت سیاسی و هماهنگی کلی نیروهای آیساف توسط شورای آتلانتیک شمالی (عالی‌ترین رکن ناتو) انجام می‌شود و بر اساس سیاست‌های اتخاذ شده توسط این شورا، هدایت و کنترل استراتژیک این نیروها بر عهده قرارگاه عالی عملیاتی ناتو یعنی ستاد فرماندهی نیروهای متحد در اروپا مستقر در بلژیک است.

وظایف آیساف

۱- **حمایت از نیروهای امنیتی افغانستان:** ناتو در حال آموزش و تجهیز نیروهای ارتش ملی افغانستان است، تا آنها را برای بر عهده گرفتن مسئولیت برقراری امنیت در این کشور آماده سازد.

۲- **کمک به بازسازی افغانستان:** تامین امنیت مناطقی که نهادهای مسئول بازسازی در حال کار در آن مناطق می‌باشند و همچنین محافظت از تاسیسات ساخته‌شده در قالب طرح‌های بازسازی و برآورد نیازهای هر منطقه نیز جزء وظایف آیساف است. فعالیت‌های بازسازی توسط تیم‌های بازسازی منطقه‌ای انجام می‌گیرد.

۳- **خلع سلاح:** آیساف حکومت افغانستان را در خلع سلاح گروه‌های مسلح غیرقانونی حمایت می‌کند و در همین راستا در دسامبر ۲۰۰۶، در مناطق شرقی و در ژانویه ۲۰۰۷، در مناطق غربی طرح‌های جمع‌آوری سلاح و مهمات با حمایت نیروهای آیساف اجرا شد.

۴- **مبارزه با مواد مخدر:** دامنه فعالیت آیساف در این زمینه، علاوه بر حمایت از یگان‌هایی از ارتش که مسئولیت مبارزه با موادمخدر را برعهده دارند، به مواد دیگر مانند اجرای عملیات‌های اطلاعاتی و فعالیت‌های فرهنگی در بین مردم افغان نیز می‌رسد. در این مورد شورای ناتو- روسیه نیز دست به اقداماتی زده و در سپتامبر ۲۰۰۶، اولین دوره مبارزه با مواد مخدر را برای افسران پلیس افغانستان برگزار نمود.

۵- **کمک‌های بشردوستانه:** آیساف حمایت از فعالیت‌های بشر دوستانه را نیز برعهده دارد: توزیع دارو، غذا و دیگر اقلام مورد نیاز مردم (بیک زاده، ۱۳۹۱: ۵۸).

سران ناتو در کنفرانس‌های استانبول (۲۰۰۴) و ریگا (۲۰۰۶)، اهداف خود از حضور در افغانستان را چنین عنوان کردند: در اجلاس استانبول مطرح شد که هدف ناتو کمک به ظهور افغانستانی امن و با ثبات، با یک پایگاه فراگیر چند قومی، و دولتی کاملاً انتخابی و همگرا با جامعه بین‌المللی و همسایگان خویش است. زیرا ایجاد صلح و حفظ آن در افغانستان برای رفاه مردم این کشور و مبارزه مشترک ناتو بر ضد تروریسم اساسی است (خادمی، ۱۳۷۸: ۲۶۰). ناتو در اجلاس ریگا، بر مسئولیت تعهد درازمدت خود نسبت به برقراری صلح و ثبات در افغانستان تأکید کرد... سران ناتو با اذعان به اهمیت بازسازی و توسعه در نیل به ثبات درازمدت در افغانستان، همکاری فراگیر جامعه بین‌المللی، با اتخاذ رویکرد جامع را که در بر دارنده عناصر سیاسی، اقتصادی، نظامی باشد را درخواست کردند (همان: ۲۶۱). همچنین سران ناتو سیاست‌های خود را در قالب مبارزه با تروریسم و مواد مخدر و نیز کمک به نابودی طالبان تشریح کردند.

جایگاه سیاسی و تاریخی افغانستان: افغانستان با نام رسمی جمهوری اسلامی افغانستان، کشوری محصور در آسیای میانه و جنوب غربی آسیا است. همسایگان افغانستان: پاکستان در جنوب و شرق، ایران در غرب، تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان در شمال، و چین در شمال شرقی. این کشور در محل ژئواستراتژیکی مهمی قرار گرفته که شرق، جنوب، غرب و آسیای مرکزی را به هم وصل می‌کند.

تاریخ سیاسی افغانستان مدرن در قرن ۱۸ با برخاست قبایل پشتون که به‌عنوان اوغان یا افغان در زبان فارسی شناخته می‌شوند شکل گرفت. پایتخت آنها تا سال ۱۷۴۷ قندهار و بعد از آن به کابل منتقل شد. در اواخر قرن ۱۹، افغانستان به یک دولت حایل در بازی بزرگ بین امپراتوری‌های روس و انگلیس تبدیل شد. در ۱۹ اوت ۱۹۱۹، پس از جنگ سوم افغان و انگلیس و امضای معاهده راولپندی، افغانستان دوباره کنترل امور خارجه خود را از بریتانیا گرفت. آخرین پادشاه افغانستان، محمدظاهر شاه بود و اولین رئیس‌جمهور بعد از کودتا سال ۱۳۵۲، داود خان پسر محمدظاهر شاه بود. در سال ۱۳۷۳ یک نیروی خودجوش و چریکی به نام مجاهدین در این کشور شکل گرفت که رژیم کمونیستی ۱۴ساله را شکست داد. مجاهدین موفق به تشکیل دولت ملی نشدند و جای آنها را طالبان که از حمایت مادی و معنوی پاکستان و عربستان سعودی سود می‌بردند گرفت.

اواخر دهه ۱۹۷۰ افغانستان جنگ‌های داخلی دنباله‌داری را تحمل کرد که با تهاجم دولت‌های خارجی مانند اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۷۹ و ایالات متحده آمریکا در اکتبر ۲۰۰۱ که باعث سرنوشتی دولت طالبان شد همراه بود.

به گفته برژینسکی^۱، ایالات‌متحده در گمراه نمودن شوروی در حمله به افغانستان نقش مهمی بازی کرد. طبق روایت رسمی تاریخ، کمک سیا به مجاهدین در ۱۹۸۰ آغاز شد، یعنی پس از حمله شوروی به افغانستان در ۲۴ سپتامبر ۱۹۷۹. اما واقعیت این است که در ۳ ژوئن ۱۹۷۹، کارتر اولین دستورالعمل را برای کمک مخفی به مخالفان رژیم هوادار شوروی در کابل امضا کرد (پورعلم، ۱۳۹۰: ۶۴). آمریکا درصدد به باتلاق انداختن شوروی در افغانستان بود و در این راه موفق هم شد... بحث انقلاب اسلامی و دور کردن کانون‌های بحران خاورمیانه از فلسطین به افغانستان از دیگر اهداف آمریکا در افغانستان بود... با توسعه روز افزون قدرت همه جانبه چین، هسته‌ای شدن هند و پاکستان و تلاش‌های ایران برای دستیابی به این فناوری، احیای مجدد قدرت نظامی روسیه و منابع سرشار انرژی در آسیای مرکزی، قفقاز، دریای خزر و خلیج فارس (که در همسایگی افغانستان هستند)، موقعیت ژئوپولیتیک - ژئواکونومیک و جغرافیای استراتژیک افغانستان برای ایالات‌متحده بیش از پیش آشکار شد (توحیدفام؛ همکاران، ۱۳۹۱: ۶۵-۹۸).

^۱- Zbigniew Brzezinski

داشتن مرزهای طولانی با دو کشور مهم اسلامی ایران و پاکستان که زمینه‌های مشترک مذهبی و فرهنگی و حتی زبانی با افغانستان دارند، همسایگی با هارتلند انرژی خلیج فارس و دریای خزر و کشور ایران به‌عنوان مرکزیت این منطقه ژئوپلیتیک، همچنین برخورداری از توپوگرافی خاص و به‌طور کلی داشتن شرایط فیزیکی و استراتژیکی و همچنین منحصر به فرد در خاور میانه، از دیگر ویژگی‌های مهم افغانستان می‌باشد که در دوره‌های مختلف به‌صورت متفاوت نمود یافته است (سلیمی، ۱۳۸۱: ۶۳).

عوامل داخلی و خارجی تاثیرگذار بر امنیت افغانستان

۱- عوامل داخلی

۱-۱- **ضعف دولت - ملت سازی:** دولت ضعیف به دلیل فقدان اقتدار مرکزی که مهم‌ترین ضعف ساختار کشور است و ملت ضعیف نیز به دلیل فقدان استحکام ملی و مقدم بودن وفاداری‌های قومی به‌جای وفاداری‌های ملی است. به عبارتی دولت ضعیف در افغانستان محصول موقعیت جغرافیایی داخلی و منطقه‌ای افغانستان است. در آن دسته کشورهای که دولت شکننده و ضعیف حکم فرماست و جامعه آن نیز از موزاییک قومی در رنج است، آن کشور به سوی منازعات مسلحانه قومی پیش می‌رود (هادیان: ۱۳۸۸: ۱۴۵). جامعه موزاییکی و قبیله‌گرای افغانستان بر شکل‌گیری دولت اثر گذارده و روند پیدایش آن را به‌جای وفادارهای ملی بر وفاداری‌های قوم‌گرایی قرار داده است. دولت که نماد وحدت ملی است به تدریج در افغانستان تابع وحدت قوم پشتون شده و در یک بستر جغرافیای تاریخی قبیله‌گرایی پشتون‌نیم به اداره ملی کشور پرداخته است. فقدان وفاداری‌های ملی بر تشدید ضعف ساختاری دولت در آن کشور افزوده و ما شاهد دولت-ملت ضعیف در آن کشور هستیم (همان: ۱۴۶).

۱-۲- **طالبان:** حمله نظامی شوروی به افغانستان با هدف تامین امنیت مرزهای جنوبی خود، جلوگیری از گسترش و نفوذ انقلاب اسلامی در افغانستان، دستیابی به پایگاه‌هایی برای اعمال قدرت در خلیج فارس و دریای عمان، جلوگیری از فروپاشی رژیم کابل که طرفداری شوروی بود و مقابله با نفوذ آمریکا در خلیج فارس و پاکستان صورت گرفت. در مقابل آمریکا به منظور حفظ منافع خود در خلیج فارس، دفاع از پاکستان به‌عنوان متحد منطقه‌ای واشنگتن، جلوگیری از دستاوردهای استراتژیک شوروی از تهاجم و سرنگون کردن دولت

طرفدار شوروی در کابل، به حمایت از گروه‌های مجاهد افغان اقدام کرد که علیه ارتش شوروی و دولت دست‌نشانده کابل وارد جنگ شده بودند. آمریکا در این راستا از سیاست تقارن مثبت پیروی می‌کرد. این سیاست مبتنی بر اعطای کمک از سوی آمریکا به مجاهدین افغان در مقابل اعطای کمک از سوی شوروی به دولت کابل بود (محمدی‌نسب: ۱۳۸۸: ۲۰). بنابراین تشکیل طالبان با موافقت کشورهای مهم غربی و از جمله آمریکا و انگلیس و امکانات مالی عربستان سعودی و اجرایی پاکستان صورت گرفت... طالبان نسل جدیدی از جنگجویان افغان بودند که در خانه‌ها و مدارس دینی آوارگان در پاکستان تعلیم دیدند... طالبان که بی‌وقفه در سراسر استان‌های جنوبی گسترش یافته بود، داوطلبان بسیاری گردآوری کرد و توانستند بر بیش از ۹۰٪ خاک افغانستان تسلط یابند که موجب شد پاکستان، سعودی و امارات، طالبان را به رسمیت بشناسند (تمنا، ۱۳۸۷: ۶۱-۶۲). طالبان علاوه بر این که عملکردش در داخل مایه نگرانی بود در سطح منطقه نیز با اکثر همسایگان دچار مشکل بود که منجر به انزوای این گروه شد. اتحاد شمال مرکب از گروه‌های مبارز علیه طالبان (پشتون و غیر پشتون) بود.

۱-۳- قوم‌مداری و مذهب‌گرایی: افغانستان از جمله کشورهایی است که قومیت‌ها و نژادهای مختلفی را در درون خود جای داده است. از میان این اقوام چهار گروه قومی پشتون، تاجیک، هزاره، ازبک در اکثریت می‌باشند. پشتون‌ها حدود ۴۲٪ از جمعیت را تشکیل می‌دهند و بزرگترین قومیت به شمار می‌روند. آنها همواره حاکمیت سیاسی را در افغانستان در دست داشته و بر سایر اقوام حکومت کردند. تاجیک‌ها ۲۰٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند. تاجیک‌ها به ساکنان کوهستان و کوه دامن‌ها و شیعیان اطلاق می‌شود. آنها در طول تاریخ از لحاظ سهم در حکومت وضعی متوسط داشته‌اند. برهان‌الدین ربانی، احمد شاه مسعود و محمدقاسم فهیم از افراد مشهور این قوم هستند. هزاره‌ها سومین گروه قومی افغانستان به شمار می‌روند. آن‌ها بیشتر در مرکز افغانستان، در دامن‌های کوهپایه‌های مرکزی و ارتفاعات هندوکش سکونت دارند و از نظر سیاسی همواره در انزوا قرار داشته و کم‌ترین سهم را در ساختار قدرت داشته‌اند. ازبک‌ها مردمانی ترک‌تبارند که حدود ۱۰٪ از جمعیت را تشکیل می‌دهند. آن‌ها در نواحی شمالی هندوکش، که به ترکستان افغانستان معروف است سکونت دارند (سبحانی، ۱۳۸۸: ۷۳۶-۷۳۸). اقوام دیگری نظیر بلوچ، نورستانی، ایماق، قزلباش، ترکمن، کوچی و

قرقیزها نیز در افغانستان وجود دارند. مردم افغانستان که از زمان ورود اسلام به سرزمین‌های شرقی و ایران اسلام را پذیرفتند، اکنون ۹۹٪ مسلمان‌اند و تنها ۱٪ پیرو ادیان دیگر از قبیل هندو، سیک، مسیحی و یهودی هستند (همان: ۷۳۸). ترکیب جمعیت مسلمانان در افغانستان شبیه به پاکستان است، چرا که بیش از ۷۰٪ از مسلمانان این کشور را سنی‌های حنفی و کمتر از ۳۰٪ را شیعیان تشکیل می‌دهند.

وضعیت خاص جغرافیایی و اقلیمی، کمبود وسایل حمل و نقل و ارتباطات و رسانه‌های جمعی فعال، پایین بودن سطح سواد..... باعث شده است که اقوام و قبایل افغانی به دور از ارتباط با یکدیگر، بیشتر درون قوم و قبیله خویش، باورهای محلی، قومی و مذهبی، سنت‌ها، عادت‌ها، شخصیت‌ها و روحیات خاص قومی - قبیله‌ای خود پرورش یابند، و در لاک رسوم و سنن محلی و عشیره‌ای خویش فرو روند و نسبت به فرهنگ و سنت دیگران نه تنها ناآشنا و بیگانه مانده‌اند، بلکه آن‌ها را مذموم، ناپسند و خلاف پنداشته و در نهایت آن‌را مغایر و دشمن فرهنگ و سنت خود تلقی می‌نمایند.

۱-۴- مواد مخدر: از عوارض چند دهه جنگ و درگیری، نابسامانی اوضاع و نبودن حاکمیتی قدرتمند، تبدیل شدن افغانستان برای کشت و تولید مواد مخدر و مأمنی برای فعالیت باندهای مافیایی شده است، بطوری که امروزه تولید و قاچاق آن به یک نگرانی و معضل برای دولت افغانستان و جامعه جهانی شده است. اغلب فرماندهان و ولایات افغانستان در امر قاچاق و تولید مواد مخدر دست داشته و بخشی از نیازهای مالی نیروهای نظامی خود را از این طریق تامین کرده‌اند. کشت خشخاش بعد از سقوط طالبان و در شرایط حضور نظامی آمریکا و انگلیس افزایش یافته است.

تولید مواد مخدر در سال ۲۰۰۲، از ۷۴۰۴۵ هکتار به ۱۳۱ هزار هکتار در سال ۲۰۰۴ افزایش یافت، که باعث شد درآمد قاچاقچیان و خشخاش‌کاران برابر با دو سوم تولید سرانه داخلی قانونی کشور شود. شمار استان‌هایی که کشت خشخاش در آن‌ها گزارش شده بود (آمار ۱۹۹۹) از ۱۸ استان به ۲۴ استان در سال ۲۰۰۲، و از ۲۸ استان در سال ۲۰۰۳ به ۳۲ استان در سال ۲۰۰۴ افزایش یافته است (جونز؛ همکاران، ۱۳۸۹: ۱۲۱). درآمد حاصل از تریاک به حفظ و بقای طالبان، القاعده و جنبش اسلامی ازبکستان و برخی عناصر اتحادشمال کمک کرد. تجارت مواد مخدر منبع اصلی درآمد جنگ‌سالاران و تروریست‌هایی است که مناطق مرزی و اعضای دولت افغانستان را در کنترل خود دارند.

۲- عوامل خارجی تاثیرگذار بر امنیت افغانستان

۲-۱- پاکستان: در میان کشورهای همسایه و هم مرز با افغانستان، پاکستان وضعیت ویژه ای دارد. افغانستان در مرز با ایران، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و چین مشکل چندانی ندارد. ولی مرز پاکستان و افغانستان دقیقاً مشخص نیست. پاکستان خط دیوراند(نام وزیر خارجه وقت حکومت انگلیسی هند)، را که در سال ۱۸۹۳ در سفر به منطقه، موافقتنامه‌ای تحت همین عنوان در مورد مرز شرقی و جنوبی افغانستان از واخان(مرز چین) تا مرز ایران منعقد نمود را مرز خود با افغانستان می‌داند. اما افغان‌ها معتقد خط دیوراند با زور و تهدید به آنها تحمیل شد.

پاکستان به دلیل موقعیت آسیب‌پذیر امنیتی‌اش در مقابل هند، همواره نگاهی استراتژیک به افغانستان داشته است. بسیاری از صاحب‌نظران بر این باورند که پاکستان در مقایسه با هند از عمق استراتژیک برخوردار نیست و در هر گونه برخورد نظامی با هند شرایط نامساعدی خواهد داشت، بنابراین رهبران پاکستان اعم از سیاسی و یا نظامی برای جبران این کمبود متوجه افغانستان بوده‌اند. بنابراین همواره پاکستان کوشیده تا یک حکومت همسو و دست‌نشانده در کابل توسط پشتون‌ها که در سطح مطلوب خود متحد استراتژیک اسلام آباد به حساب آمده و عامل سیاست‌های این کشور در ابعاد دوجانبه، منطقه‌ای و بین‌المللی باشند روی کار آورد.

۲-۲- عربستان سعودی: دخالت سعودی‌ها در افغانستان غیرمستقیم و بیشتر در قالب کمک‌های مالی به آن بخش از مجاهدانی بوده است که به سیاست‌ها و ایدئولوژی حاکم بر عربستان گرایش داشته‌اند. مهم‌ترین دلایل برای حضور موثر سعودی در افغانستان عبارتند: ۱- ترویج وهابیت در افغانستان و صدور آن به آسیای مرکزی و قفقاز و از این طریق تأثیرگذاری بر دولت‌های روسیه و چین، ۲- رقابت ایدئولوژیک با انقلاب اسلامی ایران، ۳- ایفای نقش سنتی رهبری و پدرخواندگی اعراب به‌طور خاص و مسلمانان به‌طور عام.

آنچه در ارتباط با سیاست سعودی در افغانستان قابل تامل است، نگاه مثبت این کشور به آسیای مرکزی بعد از سقوط شوروی و استقلال کشورهای مسلمان در این بخش از جهان است. آنها خیلی زود متوجه نقش مثبت مدارس مذهبی پاکستان به سود سیاست‌های خود شدند و همین رویه را در مورد کشورهای آسیای مرکزی نیز پیشه کرد. عربستان از تجربیات خود در تاسیس و حمایت از مدارس دینی در پاکستان استفاده کرد و سیاست مشابهی را در

کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی از طریق افغانستان به مرحله اجرا گذاشت (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۴: ۹۰).

۲-۳- جمهوری اسلامی ایران: جمهوری اسلامی نقش برجسته و تعیین کننده‌ای در افغانستان دارد. ایران پای ثابت اجلاس‌های بین‌المللی در مورد افغانستان بوده و ملاک موفقیت این اجلاس‌ها با حضور ایران و کیفیت مشارکت آن سنجیده شده است. وزن ایران برای تمام دولت‌های آمریکا در افغانستان یکسان بوده، و میزان همکاری و تعامل را ایران تعیین کرده است (سبحانی، ۱۳۸۸: ۷۴۵). امنیت ملی ایران به ویژه در شرق کشور با امنیت و ثبات افغانستان، دارای پیوندهای انکارناپذیر است. از این رو ایران تنها به‌عنوان یک کشور اسلامی به سرنوشت افغانستان علاقه‌مند نیست، بلکه ملاحظات امنیتی این علاقمندی را با توجیه ملی و دستیابی منافع خاص روبه‌رو می‌سازد. در تمامی دوران اشغال افغانستان توسط شوروی سابق، ایران از جهادگران مسلمان حمایت کرده است. حضور چند میلیونی آواره‌های افغان، یکی از دلایل مهم درگیر شدن ایران در موضوع افغانستان بوده است. سرایت ناامنی از طریق کشت خشکاش و ترانزیت مواد مخدر از مسیر ایران به بازارهای مصرف اروپا، دلیل مهم دیگری بوده است که ایران را به آرامش در افغانستان و تقویت صلح و ثبات راغب کرده است. برخی معتقدند سیاست ایران در قبال افغانستان ابهام‌آمیز است، به طوری که تصور شده ایران در افغانستان یک سیاست رسمی و یک سیاست غیررسمی اما عملی داشته است. دلایل احتمالی این‌گونه تصورات را می‌توان چنین خلاصه کرد: ۱- حمایت ایران از جهاد در افغانستان متوجه گروه‌های شیعه مذهب بوده است و در سطح بالاتری مسلمانان سنی تاجیک و فارسی‌زبانان را شامل شده است، اما گروه‌های جهادی سنی و پشتون را شامل نشده است، ۲- بعد از خروج شوروی از افغانستان ایران، پاکستان و سعودی بر سر کسب نفوذ در افغانستان وارد رقابت‌های سیاسی و ایدئولوژیکی فشرده‌ای شده‌اند. رقابت کشورهای منطقه‌ای جایگزین رقابت قدرت‌های بزرگ بعد از سقوط رژیم مارکسیستی افغانستان شده و به نوبه خود در ادامه جنگ داخلی ایفای نقش کرده‌اند.

۲-۴- آمریکا: نگاه از دور به تحولات افغانستان در زمان اشغال توسط شوروی موجب شد آمریکائیان کم‌کم به اهمیت افغانستان پی ببرند. سیاست آمریکا در افغانستان در دوران اشغال این بود که از تجاوز شوروی به‌عنوان خطر توسعه کمونیسم بهره‌برداری کرد و برای ضربه زدن به شوروی به حمایت نسبی از مجاهدین برخاست. میزان حمایت و کمک آمریکا به مجاهدین

در حد ضربه زدن به شوروی بود و نه در حد تقویت مطلوب گروه‌های مجاهدین و به همین جهت از زمانی که خطر شوروی در افغانستان و منطقه از بین رفت آمریکا حمایت خود را از احزاب و گروه‌های مجاهدین قطع کرد (محمدی‌نسب، ۱۳۸۸: ۲۱).

۲-۵- القاعده: هسته القاعده در جریان جنگ افغانستان پدید آمد. مفهوم القاعده در آغاز از سوی پایه‌گذارانش، القاعده الصلبيه (شالوده استوار) خوانده می‌شد. القاعده برای نخستین بار توسط عبدالله عزام در سال ۱۹۷۸ مطرح شد. بدین‌سان وی را می‌توان پایه‌گذار و رهبر معنوی القاعده دانست. تجربه جنگ افغانستان هم جنگجویان افغان و هم غیرافغان را به تندروی کشاند. افغان‌های غیرجهادی از راه همنشینی با عرب-افغان‌ها که بیشتر پیرو اندیشه‌های سلفی- وهابی بودند و همچنین نزدیکی با گروه‌های جهادی سازمان‌یافته مانند جماعت اسلامی مصر، اسلام‌گرایان نظامی الجزایر، جماعت اسلامی پاکستان و حرکه‌الانصارکشمیر، به تندروی کشیده شدند (عباس‌زاده فتح آبادی، ۱۳۸۷: ۲۲). پس از پایان جنگ بسیاری از عرب-افغان‌ها به میهن خود بازگشتند ولی شماری از آنان زیر پرچم القاعده در افغانستان ماندند. بن‌لادن هم با حفظ پیوندهای خود با سازمان القاعده به عربستان بازگشت. پس از بالا گرفتن اختلاف‌ها میان او و دولت عربستان در جریان بحران کویت، از عربستان به سودان رفت. آمریکا نام سودان را در فهرست کشورهای پشتیبان تروریسم قرارداد و در پی فشارها و تحریم‌های آمریکا، شرکت‌های نفتی آمریکا از سرمایه‌گذاری در سودان منع شدند. سرانجام دولت سودان به خواسته‌های بین‌المللی تن داد و بن‌لادن را اخراج نمود. وی در سال ۱۹۹۶ راهی افغانستان شد.

هر چند دیدگاه بن‌لادن در زمینه سیاسی با دیدگاه طالبان یکسان نبود ولی از دید مذهبی میان وهابیت و باورهای فرقه دئوبندی (طالبان) همسانی‌هایی وجود داشت... ملاعمر از اندیشه‌های بن‌لادن استقبال می‌کرد و کمک‌های او به مجاهدان افغان در جنگ با نیروهای سرخ را ارج می‌نهاد. طالبان سخت از بن‌لادن پشتیبانی کرد، حتی زیر آتش موشک‌های کروز آمریکایی که پس از انفجارهای تروریستی در سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا به سوی پایگاه‌های بن‌لادن در افغانستان شلیک می‌شد اعلام کرد به هیچ‌رو از پشتیبانی او دست نخواهند کشید. دولت طالبان پس از رویدادهای تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ هم بن‌لادن را تحویل نداد و بر اثر حمله نظامی ایالات متحده در همان سال سرنگون شد. در جریان این

حمله زیرساخت‌های القاعده نیز یکسره از میان رفت و اعضای آن پراکنده شدند (عباس زاده فتح‌آبادی، ۱۳۸۷: ۲۷-۲۸).

۲-۶- جایگاه استراتژیکی و نقش حائل افغانستان: مجاورت افغانستان با قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای چون روسیه و چین و نیز قرار گرفتن بر سر راه جاده ابریشم و اکنون جاده انرژی و برجسته شدن نقطه ثقل سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای در جنوب آسیا، آسیای مرکزی و خاورمیانه و مهم‌تر از همه فقدان دولت مقتدر به همراه فروپاشی حاکمیت سرزمینی، افغانستان را به یک کشور حایل تبدیل کرده است. افغانستان در دوران سیاست‌های بازی بزرگ، حایل بین بریتانیا و روسیه تزاری بود. روسیه به دنبال ممانعت از نفوذ بریتانیا به سوی آسیای مرکزی بود و بریتانیا نیز مانع از نفوذ روس‌ها به سوی هرات و هندوستان می‌شد... کشورهای حایل نقش بسیار ضعیف و منفعلانه در سیاست منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا می‌کنند. استقلال و تمامیت ارضی آن‌ها تابع رقابت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای می‌شود و فقدان اقتدار مرکزی و استقلال خارجی تمامیت ارضی و ملی آن‌ها را به مخاطره می‌اندازد. کشور حایل همواره از سوی یکی از قدرت‌های بزرگ یا توسط هر دو اشغال و تقسیم می‌شود. افغانستان در دوران بازی بزرگ بین بریتانیا و روسیه تزاری، در دوران جنگ سرد بین آمریکا و شوروی و اکنون پس از ۱۱ سپتامبر به اشغال قدرت‌های بزرگ درآمده است (هادیان، ۱۳۸۸: ۱۴۳-۱۴۴).

اهداف آمریکا در افغانستان

مهم‌ترین هدف کوتاه‌مدت ایالات متحده را می‌توان سرنگونی طالبان از طریق سیاست جنگ علیه تروریست و پاسخگویی به افکار عمومی داخل آمریکا که به شدت از حملات مرگبار ۱۱ سپتامبر بهت زده بودند دانست. اما مهم‌ترین هدف بلندمدت را می‌توان: تکمیل هژمونی و تثبیت نظام تک‌قطبی در جهان و به‌طور خاص منطقه حساس و استراتژیک خاورمیانه، به‌واسطه مجوزی که حوادث ۱۱ سپتامبر در چارچوب عملیات پیش‌دستانه و پیش‌گیرانه جهت دفاع مشروع^۱ از خود فراهم می‌آورد دانست. از دیگر اهداف بلندمدت: مجاورت با آسیای مرکزی و

^۱ - ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد مصوب ۲۶ ژوئن ۱۹۴۵، حق دفاع در برابر هر گونه تجاوزات مسلحانه، به‌طور انفرادی و یا جمعی پیش‌بینی شده، و به‌مثابه یک اصل حقوقی وارد حقوق بین‌المللی گردید: >> در صورت حمله مسلحانه علیه یک عضو سازمان ملل متحد، تا زمانی که شورای امنیت اقدامات لازم را برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی به‌عمل آورد، هیچ یک از

قفقاز و نزدیک شدن به روسیه و چین دو رقیب قدرتمند و گسترش هرچه بیشتر ناتو به شرق، کنترل ذخایر نفت و گاز آسیای مرکزی و حوزه دریای خزر، تلاش برای حضور نظامی در بالکان، نزدیکی به خاورمیانه و خلیج فارس و اقیانوس هند و تنگه هرمز و تضمین امنیت منابع نفتی و استخراج و انتقال آنها به سوی کشورهای غربی، همسایگی افغانستان با ایران (به دلیل موقعیت ممتاز ژئوپلیتیک و مرکز هارتلند انرژی ایران) و گروه‌های تحت حمایت ایران (به عنوان مخالفین ایدئولوژیک سیاست‌های استکبار جهانی) که فرصت مهار و مقابله با آنها را توسط ائتلاف آمریکایی فراهم می‌آورد، نزدیکی و اعمال نفوذ و در نتیجه کنترل دو قدرت اتمی هند و پاکستان، کمک به امنیت متحدین عرب منطقه و همچنین اسرائیل. از مهم‌ترین مواردی هستند که ایالات متحده را بر آن داشت تا با حضور در افغانستان، علاوه بر هدف ظاهری مبارزه با تروریسم، مقدمات گسترش یک‌جانبه حوزه‌های نفوذ عملیاتی و تحقق سیاست‌های توسعه طلبانه و تثبیت هژمونی خود در سرتاسر جهان به عنوان هدفی واقعی را مهیا سازد.

در مجموع اهداف آمریکا در افغانستان را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد: ۱- حضور در یک منطقه استراتژیک مشرف بر خلیج فارس، کشمیر و آسیای مرکزی، ۲- نزدیکی به منابع انرژی در آسیای مرکزی و دریای خزر و کنترل آنها، ۳- بازسازی ساختارهای سیاسی و اجتماعی افغانستان و رونق اقتصادی در آن، ۴- تلاش برای ایجاد ائتلاف جهانی علیه تروریسم، ۵- نزدیکی به چین و تلاش برای تغییر ساختار این کشور، ۶- اجرای استراتژی بازدارندگی (با روسیه و چین)، ۷- افزایش اهمیت بازیگران فرامنطقه‌ای و کاهش اهمیت بازیگران منطقه‌ای نظیر ایران، ۸- هشدار به مخالفان آمریکا که این کشور همه‌جا حضور دارد، ۹- طراحی الگوی تغییر نظام‌های سیاسی در کشورهای دیگر (قهرمانپور، ۱۳۸۲: ۳۴).

تهاجم به افغانستان به عنوان ضعیف‌ترین واحد سیاسی از طرف آمریکا به عنوان قدرتمندترین کشور جهان، نشان داد که سیاست جدید آمریکا برای تثبیت نظام تک قطبی بر برخورد و سرکوب واحدهای ضعیف مبتنی است. مطرح کردن کشورهای دیگر چون عراق، ایران و کره شمالی به عنوان محور شرارت نیز در قدم بعدی همین چارچوب قابل ارزیابی است. به عبارتی

مقررات این منشور به حق دفاع انفرادی و یا جمعی اعضا لطمه‌ای وارد نخواهد کرد. اعضا باید اقداماتی را که در اعمال این حق دفاع از خود به عمل آورند، فوراً به شورای امنیت گزارش دهند.>>

کشورهای درجه دو و سه که خواستار اتخاذ سیاستی مستقل در این نظام جدید می‌باشند، اهداف آمریکا را برای تثبیت نظام تک قطبی تشکیل خواهند داد. از زمان حضور ایالات متحده در افغانستان، این سازمان با انواع معضلات و مشکلات مواجه بوده که در ادامه مورد بررسی قرار خواهند گرفت:

مشکلات و چالش‌های پیش‌روی آمریکا (ناتو) در افغانستان: ۱- ساختاری، ۲- منطقه‌ای، ۳- وضعیت داخلی افغانستان.

۱- مشکلات ساختاری

۱-۱- **اختلاف اعضا در خصوص وظیفه اصلی قوای ناتو:** دولت آلمان تأکید دارد که قوای اعزامی از سوی این کشور در حوزه تثبیت امنیت و آموزش نیروهای افغانی به‌کار گرفته شوند. دولت بریتانیا در مواردی، همسو با آلمان می‌شود و گاهی موافق کاربرد قوای ناتو در عملیات جنگ‌های مستقیم. نگاه دولت فرانسه همسو با آمریکا است، ولی این نظر از سوی سوسیالیست‌ها نیز مطرح می‌شود که دولت آمریکا تمایل دارد با درگیر ساختن قوای سایر دول، نیروهای خود را برای انتقال به عراق در افغانستان کاهش دهد، حتی فرانسه اعلام داشت که اعطای فرماندهی کل قوای ناتو به فرماندهان ارتش آمریکا، این خطر را دارد که قوای ناتو عملاً ابزار اعمال سیاست‌های آمریکا گردد (Morelli, 2009: 22).

آمریکا اعتقاد دارد قوای آیساف همانند قوای رزمی آمریکا باید در عملیات تهاجمی و نبردهای جنگی مشارکت ورزند، لیکن کانادا معتقد است که عملیات نیروهای رزمی آمریکا بسیار خشونت بار است و باعث قربانی شدن شهروندان بی‌گناه می‌شود، بنابراین از همراهی با قوای آمریکایی سرباز می‌زنند. قوای آمریکا در حملات هوایی بعضاً به روستاهایی که پناهگاه طالبان نیست حمله کرده‌اند. در ژوئیه ۲۰۰۷، ناتو سیاست جدیدی را اعلام داشت که بر اساس آن موظف بود در مناطقی که شهروندان غیرنظامی سکونت دارند عملیات را تا زمان تخلیه این شهروندان به تأخیر اندازد و حتی در عملیات جنگی حتی‌الامکان از بمب‌های کوچک و با قدرت تخریب کم استفاده شود (Financial Times, 2007: 1).

تأکید آمریکا و هلند بر جابه‌جایی چرخشی نیروها در مناطق پرخطر، یعنی ناحیه فرماندهی منطقه‌ای جنوب است ولی سایر دولت‌ها تمایل دارند تا قوای کشور خود را به این مناطق

منتقل نکنند. افکار عمومی در همه کشورهای عضو ناتو به تلفات نیروهای خودی در افغانستان بسیار حساس است (Morelli, 2009: 2).

1-2- ناهماهنگی میان عملیات نیروهای آمریکا و آیساف: نیروهای نظامی آمریکا عمدتاً نقش حمله به پناهگاه‌های گروه‌های شبه‌نظامی را ایفا می‌کنند، اما در بعضی موارد هماهنگی لازم را با فرماندهی آیساف ندارند و این مسأله در مواردی به بروز تلفات سنگین از شهروندان غیرنظامی می‌انجامد و حتی سیاست‌ها و برنامه‌های آیساف را در یک منطقه مختل می‌سازد.

۱-۳- محدودیت‌های قانونی: بسیاری از اعضای ناتو در اعزام قوای خود به افغانستان با محدودیت‌های اعمال شده از سوی مجامع قانون‌گذاری خود مواجه هستند، مثلاً قوای برخی از دولت‌ها مجاز به انتقال به مناطق جنوب نیستند و یا برخی از قوا نسبت به انجام عملیات شبانه محدودیت (آلمان) دارند (Congress, 2009: 3).

۱-۴- عدم همکاری دول عضو در افزایش نیرو: رابرت گیتس وزیر دفاع سابق آمریکا به کرات اعضای ناتو را به علت عدم تأمین نیروی بیشتر مورد سرزنش قرار داده بود (Morelli, 2009: 18). مشکل اصلی دولت‌ها در عدم اعزام بیشتر نیرو ریشه در نگاه مردم و دول عضو ناتو به ماهیت جنگ در افغانستان دارد. درجه حساسیت دولت‌ها در موضوع افغانستان متفاوت است. همه دولت‌ها خطر حاکمیت طالبان در افغانستان و خطر تروریسم طالبانی را برای امنیت میهنی خود چندان لمس نمی‌کنند.

۱-۵- آسیب‌پذیری تیم‌های بازسازی استانی و عدم تحقق وعده‌های داده شده: با توجه به اینکه هیچ مدل قبلی برای تیم‌های بازسازی استانی وجود نداشته، این تیم‌ها بر پایه سیاست و مدل مورد نظر کشور مؤسس شکل گرفته‌اند، ساختار مشخص و الگوی واحدی برای تشکیلات و فعالیت‌های عملیاتی آنها وجود ندارد. بنابراین نه فقط هماهنگی عملیاتی وجود ندارد، بلکه تبادل اطلاعات نیز میان آنها ضعیف است (Report of the Afghanistan Study, 2008: 22).

۱-۶- پیچیده‌تر شدن تشکیلات ناتو و مشکل هماهنگی واحدها: درون تشکیلات ناتو برحسب شرایط، تشکیلات فرعی و فرعی در فرعی تأسیس شده که هماهنگی میان آنها بسیار مشکل است. مثلاً تشکیلات ذیل همگی از واحدهای فرعی آیساف می‌باشند: ۱- فرماندهی

آیساف^۱، ۲- فرمانده و کنترل آیساف^۲، ۳- فرماندهی مشترک آیساف^۳، ۴- هیأت آموزشی ناتو در افغانستان^۴، ۵- فرماندهی مرکب انتقال امور امنیتی^۵، ۶- تیم‌های ارتباطی و رایزنی عملیاتی^۶، ۷- تیم‌های پلیسی ارتباط و رایزنی عملیاتی^۷، ۸- نمایندگی‌های ارشد غیرنظامی ناتو^۸ (بزرگمهری، ۱۳۸۹: ۱۶۰).

۲- مسائل منطقه‌ای

۱-۲- **بی‌ثباتی در پاکستان:** شدیداً مأموریت‌های ایالات متحده و ناتو را در افغانستان تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. موضوع بی‌ثباتی سیاسی در کر اچی از جمله عوامل افزایش قدرت طالبان در مناطق مرزی پاکستان است. در جولای ۲۰۰۸، آمریکا اسنادی را در اختیار دولت پاکستان قرار داد که نیروهای اطلاعاتی و امنیتی پاکستان به شبه‌نظامیان افغان به‌ویژه فرقه حقانی کمک می‌کنند (Mazzetti, 2008).

۲-۲- **تعامل یا تقابل با ایران:** ایران و آمریکا منافعی از یک‌طرف همسو و از سوی دیگر متعارض در افغانستان دارند. برقراری امنیت در افغانستان و سرکوب طالبان و القاعده با توجه به گرایش‌های سلفی‌گری و ضد شیعی آنها نقطه اشتراک است... مسأله تیرگی روابط ایران و آمریکا، به‌ویژه در موضوع پرونده هسته‌ای ایران، شرایطی را دامن زده که زمینه‌های همکاری طرفین در حل مسائل افغانستان را به حداقل رسانده است. ادعا شده که ایران از سال ۲۰۰۶، به گروه‌های شورشی در افغانستان مساعدت مالی می‌کند، در برخی گزارش‌ها هم اعلام شده که مبداء ساخت تعدادی از تله‌های انفجاری در سالهای ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ ایران بوده است، اما هیچ سندی در این موارد وجود ندارد (Report to Congress, 2009: 102).

۲-۳- **مبارزه با تروریسم:** تروریسم اولین چالشی است که آمریکا با آن مواجه هست. فراملی بودن این پدیده خود یک چالش است چرا که به کشور یا منطقه جغرافیایی خاصی محدود نمی‌شود و برنامه‌ریزی خاصی را نیز دنبال نمی‌کند. راه‌حلی که آمریکا در این زمینه به آن

1- COMISAF

2- C2: ISAF Command and Control

3- IJC: ISAF Joint Command

4- NTM-A: NATO Training Mission Afghanistan

5- CSTC-A: Combined Security Transition Command-Afghanistan

6- OMLTs: Operational Mentoring and Liaison Teams

7- POMLTs: Police Operational Mentoring and Liaison Teams

8- SCR: NATO Senior Civilian Representatives (Report on Progress 2010:16-19)

رسیده این است، همکاری با کمیته ضد تروریستی سازمان ملل در زمینه تبادل اطلاعات، انجام مشورت‌های مستمر با سازمان امنیت و همکاری اروپا، نظارت مشترک هوایی و تبادل اطلاعات در چارچوب همکاری با سازمان بین‌المللی هواپیمایی کشوری و انجمن بین‌المللی حمل و نقل هوایی از جمله زمینه‌های آمریکا و سازمان‌های بین‌المللی در راستای جنگ علیه تروریسم می‌باشد.

اولین اقدام آمریکا در روند مبارزه ریشه‌ای با تروریسم، ایجاد دولت فراگیر و قدرتمند بود. جنگ‌های داخلی... موجب شده بود تا افغانستان پس از سقوط حکومت سردار محمد داود خان در سال ۱۳۵۷ ه. ش، فاقد دولت ملی و فراگیر باشد، به تبع این عدم اقتدار مرکزی شاهد تشکیل حکومت‌های محلی تحت فرماندهی شبه‌نظامیان در مناطق مختلف افغانستان بودیم این منطقه‌گرایی‌ها که نقطه افتراق آن‌ها بر مؤلفه‌های زبانی، قومی و گاه مذهبی بنا شده بود، بزرگ‌ترین تهدید برای تثبیت صلح و حاکمیت مقتدر ملی به حساب می‌آمد (تمنا، ۱۳۸۷: ۱۳۴).

۳-۳- عدم مقبولیت دیپلماسی در منطقه: حاد شدن معضل خشونت‌ها و نگرانی‌های فزاینده از گسترش ناآرامی‌ها، حکایت از عدم مقبولیت و بهره‌وری سیاست‌ها و دیپلماسی آمریکا و ناتو در افغانستان دارد. آنها در طلب نقش سازنده و مهم کشورهای مهم و تاثیرگذار منطقه (مانند ایران) در جنگ علیه تروریسم موفق نبودند. آنها همچنین از طریق سیاست و دیپلماسی نتوانسته‌اند ارتباط میان منابع درونی، پایگاه‌ها و شبکه‌های افراط‌گرایی را در بیرون مرزها قطع کنند.

دیپلماسی ناتو در میان خود اعضا به حد موثر هماهنگ نشده است. با وجود اطلاعات غیرقابل انکار در مورد منابع تروریسم و پایگاه‌ها و شبکه‌ها در بیرون از مرزهای افغانستان، آنها هنوز نتوانسته‌اند فشار سیاسی و دیپلماتیک موثر بر محافل حامی تروریسم (مانند پاکستان و سعودی) وارد کنند و از یک تصمیم جدی برای ویران کردن پناهگاه‌های طالبان و القاعده در آن سوی دیوارند عاجز مانده‌اند (خوش‌اندام، ۱۳۸۷: ۴۱).

۳- وضعیت داخلی افغانستان

۳-۱- دولت ضعیف، ناکارآمد، بی‌ثبات: به علت ضعف ساختار دولتی و قوانین مدون، ناکارآمدی و سوء مدیریت، در تمام ارکان سیاسی، نظامی، اقتصادی، شرایط جولان گروه‌های

تروریستی و افزایش تولید مواد مخدر و بروز انواع مشکلات برای مردم افغانستان را شدت بخشیده است.

۲-۳- فساد مالی و ارتشاء در سطوح مختلف اداری و سیاسی: حاکم است و اعتماد عمومی نسبت به دولت مرکزی در حال کاهش می‌باشد. طی یک نظرسنجی در سال ۲۰۱۰، از ۱۲۱ حوزه نظرسنجی فقط سکنه ۲۴٪ از این مجموعه (۲۹ از ۱۲۱ حوزه) حامی و طرفدار دولت مرکزی بوده‌اند (Report on Progress, 2010: 36).

۳-۳- نگرانی بزرگان قبایل نزدیک به آمریکا بر خروج نیروهای نظامی در کوتاه‌مدت: فرماندهان ارشد آمریکا در افغانستان معتقدند: با تکیه و جلب اعتماد رؤسای قبایل بهتر می‌توان آرامش و امنیت را در افغانستان برقرار نمود، نظرات و اخبار خروج قوای نظامی در کوتاه‌مدت این حس اعتماد را ضعیف می‌سازد. از جمله اختلاف‌نظرهای ژنرال مک کریستال با اوباما همین قضیه بود. رؤسای قبایل این نگرانی جدی را دارند که پس از خروج ناتو مورد انتقام طالبان قرار بگیرند

۳-۴- شرایط انسانی و جغرافیایی: محیط داخلی افغانستان شامل محیط انسانی و جغرافیایی آن است. در حوزه انسانی خارجی‌ها با خلق و خوی مردم افغانستان و در محیط جغرافیایی با توپوگرافی این کشور آشنا نیستند. این دقیقاً مسأله‌ای است که ژنرال مک کریستال طی یک سخنرانی در موسسه مطالعات بین‌المللی مطرح کرد که یکی از راه‌هایی که می‌تواند این ضعف را جبران نماید بهره‌گیری از نیروی ارتش و پلیس ملی افغانستان است (شفیعی، ۱۳۸۹: ۱۴۸). افغانستان سرزمینی کوهستانی و دارای راه‌های صعب‌العبور است. پدیده جنگ بخش مهمی از امکانات جاده‌ای را از بین برده و نقل و انتقال قوا و تجهیزات را با مشکلات عدیده روبه‌رو ساخته است. گروه‌های شورشی ضمن این که به محیط زیست خود عادت دارند و با زوایای جغرافیایی آن آشنا هستند، به خوبی می‌توانند عملیات تروریستی را علیه نیروهای ناتو که واحدهای آن از ملیت‌های مختلف هستند به اجرا درآورند. در مجموع شرایط جغرافیایی از جمله عوامل قوت گروه‌های شورشی قلمداد می‌شود.

۳-۵- تنوع قومیتی: وجود قبایل مختلف در افغانستان از دیگر چالش‌های موجود می‌باشد. خواسته‌های متفاوت از حکومت مرکزی و این که هر گروه خواهان سهم و دخالت بیشتری در حکومت می‌باشد. و مهم‌تر این که این فرقه‌ها حکومت مرکزی را یک حکومت دست‌نشانده

می‌دانند... عدم شناخت فرهنگ و آداب افغان‌ها از سوی نیروهای ناتو و برخورد غیرقابل انتظار نیروهای نظامی با غیرنظامیان منجر شده که افکار عمومی به سوی طالبان گرایش یابد (کتاب آسیا (۳)، ۱۳۸۳: ۷۶).

۳-۶- مسائل حقوق بشری: برخی از نیروهایی که در عملیات جنگی (مانند نیروهای هلندی) با آمریکا مشارکت دارند، با توجه به اتهاماتی که در ارتباط با شکنجه اسرای جنگی در گوانتانامو به آمریکا وارد آمده است، با این شرط که اسرای بازداشت شده در عملیات ناتو در افغانستان به نیروهای آمریکایی سپرده نشوند و مشمول مجازات اعدام نشوند حاضر به همکاری شده‌اند. این مسأله ناهماهنگی در عملیات افغانستان را در پی داشته است (خوش‌اندام، ۱۳۸۷: ۴۰). نیروهای آمریکایی برای دستگیری افراد در افغانستان پیوسته به شیوه‌های نظامی متوسل می‌شوند و این کار گاهی با نادیده گرفتن حقوق بین‌المللی بشر و منشور حقوق بشر صورت می‌گیرد.

نیروهای آمریکایی اغلب برای دستگیری غیرنظامیان به جای استفاده از شیوه‌های عادی از روش‌هایی که در موقعیت‌های رزمی کاربرد دارد استفاده می‌کند. کمبود نیروهای اطلاعاتی منجر شده است که به‌غیر از نظامیانی که در خصومت‌ها دخالتی ندارند در جریان عملیات دستگیری افراد و تخریب غیرموجه خانه‌ها لطمه وارد شود. دستگیری‌های خودسرانه یا غیرموجه و بازداشت افراد برای مدت نامعین، از جمله کارهایی است که نظامیان آمریکایی و ناتو انجام می‌دهند. نیروهای آمریکایی گاهی همه مردانی را که در سن مبارزه هستند در اطراف منطقه نبرد دستگیر می‌کنند (سلیمانی، ۱۳۸۳: ۱۰).

۳-۷- تمرکز بیش از حد بر عملیات نظامی: تمرکز بیش از حد بر عملیات نظامی در افغانستان هزینه‌های زیادی را به‌همراه داشته است. ناتو (تحت زعامت آمریکا) در دوران فعالیت در افغانستان به اشتباه از عملیات نظامی بیش از راه‌حل‌ها و ابتکارات سیاسی و مذاکره با مخالفان استفاده نموده است. این در حالی است که رابرت گیتس در ۱۰ دسامبر ۲۰۰۷ اعلام کرد: استراتژی ناتو در ۳-۵ سال آینده، از استراتژی مبتنی بر بازسازی به استراتژی حمله کلاسیک ضدشورشی علیه شورشیان طالبان و ورود روزافزون جنگجویان القاعده به افغانستان تغییر می‌کند (خوش‌اندام، ۱۳۸۷: ۴۱). از دید آمریکا معضل افغانستان در درجه نخست سیاسی است و برای حل یک معضل سیاسی توسل به راهکار نظامی صحیح نمی‌باشد و استراتژی توسل به نیروی نظامی باعث رشد و تقویت طالبان شده و حتی باعث مشروعیت

دادن به اقدامات تروریستی آنها می‌شود. از نظر اتحادیه اروپا استفاده آمریکا از ابزار نظامی برای حل و فصل مسائل افغانستان، به پیچیدگی اوضاع این کشور منجر شده است. تحت تاثیر این نگرش بود که در کنفرانس لندن اعضای شرکت کننده بیان داشتند که تامین امنیت واقعی در افغانستان مستلزم حاکمیت قانون، عدالت و دولت پاسخگو است و امنیت صرفاً با راهکار نظامی حاصل نخواهد شد. در حالی که نگرش آمریکا استفاده از ابزار نظامی در اولویت قرار داشت، اتحادیه اروپایی تا حد ممکن از پذیرش مسئولیت‌های نظامی طرفه رفته و بیشتر به دنبال به عهده گرفتن مسئولیت‌های بازسازی و کمک غیرنظامی هستند. آلمان از پذیرش مسئولیت نظامی و رزمی طرفه رفت و این نکته را مطرح کرد که به دلایل تاریخی، امکان حضور نظامی در سطحی که ناتو تعیین کرده است را ندارد (سبحان، ۱۳۸۸: ۷۴۲-۷۴۳).

۳-۸- کنترل شرق افغانستان: کنترل شرق افغانستان به دلیل همسایگی این کشور با پاکستان از دیگر چالش‌های موجود می‌باشد. قطع ارتباط شورشیان داخلی با پاکستان به منزله تضعیف این نیروها در داخل است. نگرانی‌ها زمانی افزایش یافت که احزاب اسلام‌گرای طرفدار طالبان توانستند در انتخابات اکتبر ۲۰۰۲ پاکستان به موفقیت دست یابند. وزیر کشور پاکستان برای رد کردن اتهامات مربوط به دخالت پاکستان در ناآرامی افغانستان پیشنهادی را مبنی بر احداث دیواری مرزی و کاشت مین‌های ضد نفر در نقاط مرزی بین دو کشور به منظور جلوگیری از ورود نیروهای خارج مطرح کرد (گرر، ۱۳۸۶: ۱۸).

۳-۹- عدم احترام به سنت افغان‌ها: بازرسی خانه‌ها توأم با خشونت، سبب پیوستن عده‌ای از افغان‌ها به شبکه‌های طالبان شده است. ایالات متحده بدون شناخت واقعی و عمیق از قبایل افغان، تلاش کرده است تا ساختار سنتی قدرت و تصمیم‌گیری را در میان قبایل و به خصوص در میان پشتون‌های دو سوی دیوارند تغییر دهد، این امر شکست را در زمینه ملت‌سازی مسلحانه، جلب افکار، قلوب و اذهان افغان‌ها (به ویژه در نواحی پشتون نشین) را در پی داشته است.

مختصراً "چالش‌های پیش‌روی ایالات متحده در افغانستان را می‌توان در موارد ذیل جستجو کرد:

۱- مدیریت جنگی ایالات متحده در افغانستان منفعل عمل می‌کند، ۲- از ظرفیت‌های داخلی افغانستان به اندازه کافی بهره‌برداری نشده است، ۳- از ظرفیت‌های ناتو در افغانستان استفاده بهینه نمی‌شود، ۴- آمریکا باید بر تعداد نیروهای خود در افغانستان بیفزاید، ۵- تداوم حضور نظامی آمریکا در عراق، مانع از توجه جدی آمریکا به افغانستان است، ۶- متحد منطقه‌ای آمریکا یعنی پاکستان به متحد منطقه‌ای طالبان تبدیل شده است و این مهم در کنار بی‌ثباتی‌های سیاسی در پاکستان بسیار خطرناک است، ۶- طالبان در افغانستان مسأله اصلی قلمداد شده است، حال آن که القاعده مسأله اصلی است، ۷- به افغانستان به‌عنوان یک مسأله انفرادی در جنوب آسیا نگرسته شده است، حال آن که افغانستان بخشی از یک مجموعه امنیتی در جنوب آسیا است که حل آن به حل بسیاری از مسائل جنوب آسیا بستگی دارد (شفیعی، ۱۳۸۹: ۱۴۲).

نتیجه‌گیری

با تحول در نظام بین‌الملل و تغییر سمت و سوی تهدیدها از خطر کمونیسم در پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی سابق و حاکم شدن جهان تک‌قطبی (۱۹۹۱)، به بنیادگرایی اسلامی و پیوند آن با مسأله تروریست، تسلیحات کشتار جمعی، تضمین امنیت منابع و استخراج و انتقال انرژی (نفت-گاز)، مقابله با دولت‌ها و یا گروه‌های سرکش و مخالف سیاست‌های استکباری غرب، موضوع حقوق بشر و... (به عبارت بهتر تهدیدهایی از ناحیه جنوب)، که به زعم غرب مصادیق عینی در منطقه خاورمیانه دارند، آمریکا در کسوت پیشوای غرب و سازمان متبوعش پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، متمرکز و معطوف به منطقه جنوب غرب آسیا گردید.

حمله عراق به ایران و اشغال کویت، اولین بهانه‌های غرب بعد از جنگ سرد برای لشکرکشی به خاورمیانه بود و حوادث مشکوک ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز نقطه عطفی در حضور بلند مدت ایالات متحده بوده است. وقوع حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر بر تلاش‌ها و برنامه‌های طیف رادیکال سیاست خارجی آمریکا (نومحافظه‌کاران) در طول دهه ۱۹۹۰ مهر تایید نهاد. این حادثه بیش‌ترین مطلوبیت راهبردی را برای اهداف آمریکا در ذیل سیاست‌های جنگ پیش‌گیرانه و پیش‌دستانه در راستای دفاع مشروع فراهم نمود. در واقع ۱۱ سپتامبر موجب شد تا تروریسم

به‌عنوان مهم‌ترین و کارآمدترین ابزار مداخله‌جویی در نظام نابسامان جهانی و در راستای تجدید و احیای هژمونی ایالات‌متحده و به تعبیری نهادینه کردن یک جانبه‌گرایی این کشور مورد استفاده قرار گیرد.

با توجه به اهمیت منطقه خاورمیانه و حوزه خلیج فارس از لحاظ همسایگی با کشورهای اروپایی عضو ناتو، میزان منابع انرژی موجود و ضرورت امنیت استخراج و مسیرهای انتقال انرژی، نگاه تهدیدآمیز به جمهوری اسلامی ایران، مساله تروریسم و تسلیحات کشتار جمعی، اختلافات بین کشورهای منطقه در رابطه با مسایلی چون: حضور نیروهای بیگانه در منطقه، نگاه قیم‌مآبانه هر کشور در منطقه، بی‌اعتمادی به یکدیگر و به ویژه به نظام ج.ا و تهدید تلقی کردن آن، تعیین حدود مرزی و تنش‌های ناشی از آن بین کشورهای منطقه، تفاوت نظام‌های حکومتی و... کشورهای منطقه خواهان برقراری ثبات و امنیت توسط نیروهای فرامنطقه‌ای‌اند. آمریکا با شناسایی عوامل تهدیدزا و با جوسازی‌های امنیتی توانست تصمیمات نهایی برای ورود ناتو به منطقه را در اجلاس سران در استانبول (۲۰۰۴) و ریگا (۲۰۰۶) بگیرد.

دولت بوش پس از حملات گروه القاعده در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به خاک کشورش، در تهاجم به افغانستان و مطرح کردن شعار مبارزه با تروریسم و در سال ۲۰۰۳ با بهانه سلاح‌های کشتار جمعی دولت صدام در عراق، کوشید تا تمام نهادها و هنجارهایی که هژمونی این کشور را به چالش می‌کشید را از سر راه برداشته یا با خود همراه سازد و زمینه‌های نهادینه‌سازی و تثبیت هژمونی‌گری خود را فراهم سازد. همان‌گونه که مطرح شد بعد از حادثه تروریستی ۱۱ سپتامبر، ائتلاف ناتو به رهبری آمریکا با استناد به قطعنامه‌های (۱۳۷۳ - ۱۳۶۸) مبارزه با تروریسم شورای امنیت سازمان ملل، تهاجم گسترده‌ای را به افغانستان آغاز کردند که نتیجه آن سقوط حکومت طالبان در کابل بود. اما سقوط طالبان به معنای حذف موجودیت آن نبود، بلکه با اقدامات تلافی‌جویانه و تروریستی خود، ناامنی را در سراسر افغانستان گسترش داده است. در نتیجه ناتو در تامین امنیت برای مردم افغانستان چندان موفق نبوده است. آمریکا در افغانستان با چالش‌های زیادی مواجه شده که بر مشکلات افزوده است. زمزمه‌هایی هم از مذاکره با طالبان و سازش با آن شنیده می‌شود.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- افضلی، رسول (۱۳۸۵). « پیامدهای ژئوپلیتیکی ۱۱ سپتامبر در خاورمیانه»، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیایی، شماره ۵۷، پاییز.
- باقری، سیامک (۱۳۸۴). **پروژه خاورمیانه بزرگ**، تهران: انتشارات اداره سیاسی نمایندگی ولی فقیه در سپاه.
- بای، یارمحمد (۱۳۸۳). «خاورمیانه در نظرات ژئوپولیتیکی خیر و شر»، فصلنامه جغرافیای نظامی و امنیتی، جلد دوم، شماره ۱.
- بزرگمهری، مجید (۱۳۸۹). «سرانجام حضور ناتو در افغانستان: برقراری امنیت و یا گسترش ناامنی و تروریسم»، فصلنامه مطالعات سیاسی، سال ۳، شماره ۱۰، صص ۲۹-۵۴.
- بیک‌زاده، حسین (۱۳۸۱). بررسی نقش ناتو در افغانستان: فرصت‌ها و چالش‌ها، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، پردیس بین‌الملل دانشگاه گیلان.
- بیگدلو، مهدی؛ طالعی حور، رهبر (۱۳۹۲). «حضور ناتو در خلیج فارس و ملاحظات امنیتی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه امنیت پژوهی، دوره ۱۲، شماره ۴۴، زمستان، صص ۹۹ - ۱۲۲.
- پورعلم، علیرضا (۱۳۹۰). اندیشه سیاسی القاعده، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، واحد علوم و تحقیقات.
- ترابی، قاسم (۱۳۹۲). «جایگاه ناتو در راهبرد خاورمیانه‌ای آمریکا و امنیت جمهوری اسلامی ایران»، **پژوهشنامه دفاع مقدس**، سال ۲، شماره ۵، بهار، صص ۱۵۵-۱۸۸.
- ترابی، قاسم (۱۳۸۹). «حضور ناتو در خاورمیانه و امنیت جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۴ (ویژه نامه ناتو)، شماره ۳ (پیاپی ۹۵)، پاییز.
- ترابی، شهرام (۱۳۸۱). «تروریسم و تحول در سیستم بین‌الملل»، **ماهنامه دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها**، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال ۱۶، شماره ۴۹، تیر.
- تمنا، فرامرز (۱۳۸۵). استراتژی ایالات متحده در مبارزه با تروریسم (مورد پژوهش: افغانستان بعد ۱۱ سپتامبر)، **پایان‌نامه کارشناسی ارشد**، دانشگاه شهید بهشتی.
- تمنا، فرامرز (۱۳۸۷). **سیاست خارجی آمریکا در افغانستان**، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
- توحیدفام، محمد؛ پایدار، فرهاد (۱۳۹۱). «استراتژی آمریکا در افغانستان و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران»، **پژوهشنامه مطالعات روابط بین‌الملل**، دوره ۵، شماره ۲۰، زمستان، صص ۶۵-۹۸.

- جوادی فتح، سارا (۱۳۸۴). «سوداهای آمریکا در طرح خاورمیانه بزرگ»، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۵، بهار، صص ۲۳ - ۳۹.
- جونز، ست. جی (۱۳۸۹). **برقراری نظم پس از منازعه**، ترجمه عسگر قهرمان پور بناب، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
- حاجی یوسفی، امیر محمد (۱۳۸۴). **سیاست خارجی ایران در پرتو تحولات منطقه ای (۱۹۹۱-۲۰۰۱)**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
- حمیدی‌نیا، حسین (۱۳۹۳). **استعمار و نام‌گذاری جغرافیایی**، تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول.
- خادمی، غلامرضا (۱۳۸۷). **ناتو: سازمان پیمان آتلانتیک شمالی از تأسیس تا گسترش**، تهران: انتشارات موسسه مطالعات اندیشه سازان نور، چاپ اول.
- خوش‌اندام، بهزاد (۱۳۸۷). «بررسی حضور ناتو در افغانستان»، پژوهشنامه سازمان‌های بین‌الملل، چاپ اول جلد ۲، شماره ۴.
- درايسدل، آلاسدير؛ جرالڊ، بليک (۱۳۶۹). **جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا**، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه: ۱۵-۲۰
- راست‌بین، علی (۱۳۸۴). «سیاست آمریکا در خاورمیانه»، ترجمه مریم کوثری، **ماهنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی**، شماره ۲۱۹-۲۲۰، دی.
- رحمانی، علی (۱۳۸۳). «ناتو در افغانستان»، **مجله همشهری دیپلماتیک**، شماره ۱۸.
- رحمانی، منصور (۱۳۷۸). «سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) و تحولات آن پس از پایان جنگ سرد»، **فصلنامه سیاست خارجی**، ویژه اروپا (۲)، سال ۱۳، پاییز.
- سبحانی، مهدی (۱۳۸۸). «راهبرد جدید آمریکا در افغانستان»، **فصلنامه سیاست خارجی**، سال ۲۳، شماره ۳، پاییز، صص ۷۲۹-۷۵۱.
- سلطان‌زاده، سجاد (۱۳۸۶). «گسترش روابط ناتو و کشورهای حاشیه خلیج فارس: زمینه‌ها و پیامدها»، **ماهنامه اطلاعات راهبردی**، سال ۵.
- سلیمی، حسین؛ عیوض زاده، حسن (۱۳۹۵). «مبانی نظری تداوم ناتو پس از جنگ سرد»، **فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل**، دوره ۹، شماره ۳۵، پاییز، صص ۱۴۱-۱۶۵
- سلیمی، حسین؛ عیوض زاده، حسن (۱۳۹۶). «پایایی و پویایی ناتو در محیط امنیتی جدید پس از جنگ سرد»، **فصلنامه سیاست**، دوره ۴۷، شماره ۳، پاییز، صص ۶۶۷-۶۸۲.

- سلیمانی، پیمان (۱۳۸۳). مرداد ۱۳۸۳، «جنایت آزار و اذیت در افغانستان به نام قانون»، همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۸.
- شجاع، مرتضی (۱۳۸۸). «بررسی اهداف و آثار حضور ناتو در خاورمیانه: با تأکید بر امنیت جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۴، صص ۱۹۵-۲۱۲.
- شفیعی، نوذر (۱۳۸۹). «تبیین سیاست نوین دولت اوباما در افغانستان و پاکستان (آف-پاک)»، فصلنامه بین‌المللی روابط خارجی، سال ۲، شماره ۵، بهار، صص ۱۳۹-۱۵۴.
- عباس‌زاده فتح‌آبادی، مهدی (۱۳۸۷). «تجاوز نیروهای اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان و سر برآوردن القاعده»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۵۷-۲۵۸، اسفند، صص ۱۶-۲۹.
- قاسمی، فرهاد (۱۳۸۹). «مدل ژئوپلیتیک امنیت منطقه‌ای، مطالعه موردی: خاورمیانه»، فصلنامه ژئوپلیتیک، دوره ۶، شماره ۲ (پیاپی ۱۸)، تابستان، صص ۵۷-۹۴.
- قاسمی، مصطفی (۱۳۸۷). «مسأله عضویت اوکراین و گرجستان در ناتو و اثرات آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه دین و سیاست، شماره ۱۵، بهار، صص ۱۱۹-۱۴۸.
- قائدی، محمدرضا (۱۳۸۲). «ناتو پس از ۱۱ سپتامبر»، ماهنامه نگاه (گزارش‌ها و تحلیل‌های نظامی-راهبردی)، سال ۴، شماره ۴۱، بهمن.
- قائدی، محمدرضا (۱۳۸۱). «اهداف ناتو در گسترش به شرق»، فصلنامه مطالعات دفاعی و امنیتی، سال ۹، شماره ۳۰، بهار، صص ۸۷-۱۰۸.
- قهرمانپور، رحمان (۱۳۸۲). «حضور آمریکا در افغانستان و منافع ملی ایران»، فصلنامه مطالعات منطقه‌ای (اسرائیل‌شناسی - آمریکا شناسی)، سال ۴، شماره ۳، تابستان، صص ۲۱-۴۰.
- کتاب آسیا (۳) (۱۳۸۳). ویژه افغانستان پس از طالبان، تهران: انتشارات موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، چاپ اول.
- کرونین، روبرت (۱۳۸۴). «چین و روسیه در حال سعود: روندهای اخیر در همکاری منطقه‌ای آسیای مرکزی و ژئوپلیتیک انرژی»، مجموعه مقالات دوازدهمین همایش بین‌المللی آسیای مرکزی و قفقاز (آینده‌نگری به سامانه‌های انرژی، به کوشش سید رسول موسوی؛ قاسم ملکی)، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- گرر، فردریک (۱۳۸۶). «ریشه‌یابی اختلافات افغانستان و پاکستان، احیای طالبان»، ترجمه: محمدمامین خرمی، ماهنامه همشهری دیپلماتیک، شماره ۱۷، شهریور.
- گوهری‌مقدم، ابوذر (۱۳۸۶). سیاست خارجی آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

- متقی، ابراهیم (۱۳۸۷). «جایگاه ایران در بازار انرژی آسیای مرکزی». دو فصلنامه مطالعات اورآسیای مرکزی، سال ۱، شماره ۱، بهار.
- متقی، ابراهیم؛ بقایی، خرم؛ رحیمی، میثم (۱۳۸۹). «بررسی سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر (براساس رویکرد واقع‌گرایی تهاجمی)». فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، دوره ۲، شماره ۴، صص ۱-۲۵.
- محمدی‌نسب، شیرین (۱۳۸۸). «نقش بازیگران خارجی در پیدایش طالبان: قربانیان جنگ سرد». همشهری دیپلماتیک، شماره ۳۴، فروردین.
- مطلبی، مسعود و دیگران (۱۳۹۶). «تأثیر الحاق‌گرایی کشورهای شورای خلیج فارس بر روابط با ایران». فصلنامه مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال ۲، شماره ۲، صص ۶۳-۸۴.
- معین‌الدینی، جواد (۱۳۸۶). «طرح خاورمیانه بزرگ: الگوهای نوسازی بومی و گسترش همگرایی منطقه‌ای». دانشنامه حقوق و سیاست، شماره ۷، زمستان، صص ۶۱-۷۸.
- معین‌الدینی، جواد (۱۳۸۳). «دگرگونی ژئوپولیتیک خاورمیانه و امنیت خلیج فارس». فصلنامه اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۲۵-۲۲۶، صص ۱۳۸-۱۴۵.
- واعظی، محمود (۱۳۸۷). ژئوپولیتیک بحران در آسیای مرکزی و بحران‌ها (بنیان‌ها و بازیگران). تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- وزارت آموزش و پرورش (۱۳۶۶). جغرافیای کامل ایران، تهران: انتشارات وزارت آموزش و پرورش.
- هادیان، حمید (۱۳۸۶). ناتو در خاورمیانه: ناتو و محیط امنیتی ج. ا. ایران، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- هادیان، حمید (۱۳۸۸). «ضعف ساختاری دولت ملت سازی در افغانستان»، فصلنامه راهبرد، سال ۱۸، شماره ۵۱، تابستان، صص ۱۳۳-۱۵۲.

الف) منابع انگلیسی

- Al-Hayat (2004). Greater Middle East Partnership Working Paper. At: www.meib.org/documentfile/040213.htm
- BP. Statistical Review of World Energy (2010). at: <http://www.bp.com>
- Brenner, Lenni (1998). Jews in America Today. New York: Stuart, PP. 88-89
- Financial Times (2007). NATO Plans to Reduce Afghan Casualties- <http://www.isaf.nato.int/images/stories/File/factsheets/Jan%202010Fact%20Sheet%20ANA.pdf>
- Hansen, B (2000). Unipolarity and the Middle East, Surrey: Curzon.
- Held; Colbert (2006). Middle East Patterns :west view press: 7.

- Hubel, H. and Kaim, M (2005). Conflicts in the Greater Middle East and the Transatlantic Relationship, Baden: Nomos Verlagsgesellschaft
- Keukeleire, S., James Dobbins, Seth G. Jones; Keith Crane; Christopher S. Chivvis; Andrew Radin; F. Stephen Larrabee; Nora Bensahel; Brooke K; Stearns & Benjamin W. Goldsmith(2009) Europe's Role in Nation-Building: From the Balkans to the Congo by (RAND Corporation, Pittsburgh, 2008). European Foreign Affairs Review, 14(4).
- Krokowska, katarzyna (2010). "Cooperation among adversaries: regionalism in the Middle East", Center international de formation europeenne.
- Kurth James (2005). Global Threats and American Strategies: From Communism in 1955 to Islamism in 2005, Orbis, Vol. 49 Issue 4.
- Mohammed Moustafa Orfy (2011). NATO and the Middle East: The Geopolitical Context Post-9/11, Routledge.
- Mohammed Moustafa Orfy (2011). NATO and the Middle East: The Geopolitical Context Post-9/11, Routledge.
- Morelli, Vincent & Belkin, Paul (2009). NATO in Afghanistan: A Test of the Transatlantic Alliance, Congressional Research Service, www.crs.gov. RL.33627.
- Polentz, Ruprecht (2005). NATO and Persian Gulf Security, European Journal of International Relation, , summer.
- Report of the Afghanistan Study Group (2008). "Revitalizing our Efforts, Rethinking our Strategies" Center for the Study of the Presidency. January 30.2008
- Report on Progress Toward Security and Stability in Afghanistan.2010
- Report to Congress in accordance with Section 1230 of the national Defense Authorization Act for Fiscal Year 2008. April 2010
- Report to Congress in accordance with the 2008 National Defense Authorization Act . "Progress toward security and Stability in Afghanistan" ,January 2009. (Section 1230. Public Law 110-181)
- United Nations (2001). Security Council Document 1154 Annex I-International Security Force
- United Nations (2007). Security Council Resolution 1386S-RES-1386on 31 May 2001, retrieved 2007-09-21
- Varwick, Johannes (2008). NATOS role in energy security, at: [http: www.johannes_varwick.de/wp_content/original_2_varwick](http://www.johannes_varwick.de/wp_content/original_2_varwick).
- wynne, Laura (2011). " An Arab Union: Is regional economic cooperation the way forward for the oil states of the Middle East?" Cross sections | Volume IV.